

روز درختکاری

تقویم اسفند را که ورق بزنید.
به ۱۵ اسفند روز درختکاری می‌رسید
آیا تو هم دوست داری یک درخت بکاری؟

همه چیز در خدمت
هوش مصنوعی



معنی: لاکه و فاسم نیا
نقطه: لیب قریان بر

بیکرنگی

ماهی قرمز، روی آب آهلا
گل سرنخی راه کنار رود
رو بیده بود، دیو به او گفت:
«به به، تو چقدر **خوش رنگی!**»
گل سرنخ به **ماهی** نگاه کرد و گفت:
«تو هم رنگ **زیبایی** داری!»
پروانه‌ای که روی **گل** ننشسته بود
ننخید و گفت:
«هر دو از یک **رنگید** و نمی‌دانید.»



تورک می‌خواست بنویسد:
«**مُرا**.» **شیطان** در گوشه نوشتن
گفت: «**بنویس خودم**.»
تورک نوشت:
«**مُرای خودم**.»
شیطان دیگر **نبود**.

مُرا و خودم

معنی: می‌خوردن و سبزی





- مدیر مسئول: محمد ناصری
- شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، سید امیر سادات موسوی، شاهده شیعئی، سید کمال شهابلو، کاظم طلایی، احمد عربلو، مرجان فولادوند، شکوه قاسم‌نیا، مه‌ری ماهوتی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یوسف زاده
- دبیر مجله: علی اصغر جعفریان ● دستیار دبیر: زهره کریمی ● ویراستار: بهروز راستانی
- طراح گرافیک: میترا چرخیان

● نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۰۰۰۸۹۹۵۹۶ ● وبگاه: www.roshdmag.ir ● وبگاه رشد نوجوان: www.nojavan.roshdmag.ir ● roshdmag.ir ● پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شماره‌گان: ۳۵۰۰۰۰ ● چاپ و توزیع: شرکت افست

ارتباط با ما

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۲۱- بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۴۳۷ / کد سردبیر: ۴۲۱ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

● دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند: رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشدبرهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه اول)، رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم، رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه دوم).

خوانندگان رشد نوجوان:

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

رشد نوجوان

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
● دوره سی و هفتم ● اسفند ۱۳۹۷ ● شماره پی در پی ۲۹۵ ● ۴۸ صفحه ● ۱۴۰۰۰ ریال



وزارت آموزش پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

لحظه شیرین زندگی

بهترین لحظه زندگی شما چه لحظه‌ای است؟

در مسافرت؟ در زمین بازی؟ کنار سفره؟ یاد در کنار دوستان.

نهی دانم مریم میرزاخانی را می‌شناسی یا اسپس را شنیده‌ای؟

همان دختری که دو مدال المپیاد جهانی ریاضی را برگردن آویخت و توانست اولین بانویی باشد که مهم‌ترین مدال ریاضی جهان را دریافت کند.

حدس می‌زنی بهترین لحظه زندگی مریم چه لحظه‌ای بوده است؟ به گفته مریم بهترین لحظه زندگی‌اش همان لحظه کشف راه حل مسئله بوده است.

لحظه: «آهان یا فتم». «آخ جون فهمیدم».

شاید همین حس و حال مریم عامل اصلی فتح بلندترین قله‌های علمی ریاضی جهان بود.

او دل خود را به دریای خروشان و پرتلاطم مسائل سخت ریاضی می‌زد.

از محمولات نهی ترسید. بدنبال حل مسئله بود.

تو در این باره چه فکری کنی؟

علی اصغر جعفریان

- ۱ لحظه شیرین زندگی
- ۲ سفر به آذربایجان
- ۴ تپه بی‌تحرک
- ۷ روزهای مانا
- ۸ اشکان همه فن حریف
- ۱۲ دکتر شادزی
- ۱۴ کوچه خیال
- ۱۶ پارسیان و من
- ۱۸ راه سبز
- ۲۰ هله و هوله جات
- زنگ چواتی ... ۲۲
- زنگ داستان ... ۲۳
- زنگ فضایی ... ۲۴
- زنگ فاطمه ... ۲۵
- زنگ تکنولوژی ... ۲۶
- زنگ سلامتی ... ۲۷
- پورش عیرانه ... ۲۸



- ۲۹ جدول
- ۳۰ آدم‌های زیرخاکی
- ۳۲ بهشت پرنده‌ها
- ۳۴ هوش مصنوعی
- ۳۶ لیوان سرد و گرم چشیده
- ۳۸ نرمش ذهن
- ۴۰ پاتوق
- ۴۲ آخ جون، بادمجون
- ۴۴ تا آخر خط
- ۴۶ ستاره‌های از کویر
- ۴۸ آب بندی

سفر به آندرومدا

ما مسافران دورترین سفر تاریخ بشریت هستیم. اینک ما ۲/۵ میلیون سال نوری دورتر از کره زمین، به کهکشانی دیگر به نام «آندرومدا» سفر کرده‌ایم. کهکشان‌ها گروه‌های بسیار بزرگی هستند که هزاران میلیارد ستاره دارند و از عظیم‌ترین ساختارهای جهان هستند. آندرومدا نخستین کهکشانی است که پس از کهکشان ما، «راه شیری» کشف شد.

ساختار آندرومدا شباهت زیادی به راه شیری دارد. در مرکز آن، سیاه چاله گول پیکری وجود دارد که گرانش آن باعث می‌شود، تمام ستارگان و اجرام موجود در کهکشان به دور هسته کهکشان گردش کنند. سرعت این گردش به صدها کیلومتر بر ثانیه می‌رسد.

در تصویرهایی که از آندرومدا ثبت کردیم، لکه‌هایی رنگی در بازوهای کهکشان دیده می‌شوند. این لکه‌ها ابرهای بزرگی از گاز و غبار هستند که ستارگان در آن‌ها متولد می‌شوند. هر یک از آن‌ها ممکن است ده‌ها سال نوری قطر داشته باشند.

بارصد ستارگان این کهکشان فهمیدیم، اطراف هسته را ستارگان پیر در بر گرفته‌اند.

راه شیری و آندرومدا به همراه بیش از ۵۰ کهکشان دیگر، در فاصله نزدیک به یکدیگر قرار دارند. به این گروه، «گروه محلی» گفته می‌شود.

در هر جای کهکشان که قرار بگیرد، تنها ستارگان نزدیک به خود را مشاهده می‌کنید. نور ستارگان دورتر، توسط «غبار میان ستاره‌ای» جذب می‌شود. بنابراین با توجه به غلظت غبار، تنها تا فاصله معینی برای ما شفاف است.

بررسی‌های ما نشان می‌دهند، آندرومدا و راه شیری در حال حرکت به سمت یکدیگرند و ممکن است حدود پنج میلیارد سال دیگر به هم برخورد کنند! این زمان تقریباً نزدیک به زمانی است که برای پایان عمر خورشید پیش‌بینی شده است. برخورد کهکشان‌ها بسیار هیجان‌انگیز است، اما خطرناک نیست! احتمال اینکه طی این برخورد دو ستاره با هم برخورد کنند، بسیار پایین است، زیرا بیشتر فضای کهکشان‌ها را فضای خالی تشکیل داده است. اما احتمال اینکه دو کهکشان پس از ترکیب به کهکشان بزرگ‌تری تبدیل شوند، و یا بعضی ستاره‌ها از یک کهکشان به کهکشان دیگر بروند، زیاد است. خود آندرومدا احتمالاً دو میلیارد سال پیش با یک کهکشان برخورد کرده و با آن ادغام شده است.

برای فرار از گرانش زمین، سرعت فضاپیما باید به بیش از $11/2$ کیلومتر بر ثانیه برسد. راه شیری بسیار پر جرم تر است، پس سرعت فضاپیما نیز باید بسیار بیشتر باشد تا بتواند از آن خارج شود. حداقل این سرعت در حدود 250 کیلومتر بر ثانیه است که ما با آن سفر کردیم.

زمین در لبهٔ کهکشان راه شیری قرار دارد. به همین دلیل، از روی زمین راه شیری همچون باریکه‌ای نورانی در آسمان دیده می‌شود. اگر از نور مزاحم شهرها فاصله بگیرید، راه شیری در آسمان مانند مسیری خاکستری رنگ دیده می‌شود که از یک سوی آسمان به سمت دیگر کشیده شده است.

ما اکنون راه شیری را از زاویه‌ای متفاوت می‌بینیم، زیرا از آن خارج شده‌ایم. راه شیری از این زاویه، همانند آندرومدا کهکشانی مارپیچی است و بازوهای آن قابل مشاهده‌اند. ابعاد آن نیز تقریباً به اندازهٔ آندرومداست و بیش از 100 هزار سال نوری قطر دارد.

این کهکشان کوچک، یکی از کهکشان‌های اقماری آندرومدا است. گاهی به دور کهکشان‌های بزرگ، کهکشان‌های کوچک‌تری گردش می‌کنند. به این کهکشان‌های کوچک «کهکشان اقماری» گفته می‌شود.

هستهٔ کهکشان در مرکز قرصی عظیم به شکل صفحه‌ای دایره شکل قرار دارد. مارپیچ‌هایی از مرکز خارج شده‌اند که به آن‌ها اصطلاحاً «بازوهای کهکشان» گفته می‌شود. به کهکشان‌هایی که چنین ساختاری دارند «کهکشان مارپیچی» می‌گویند.

تیپه بی تحرک

بابا راست می گفت. باید خجالت می کشیدم. از چی؟
خب معلوم است، از اینکه یک پسر بی خاصیت بی کار
با هزار تا «بی» دیگر بودم. مثلاً بی عرضه، بی مصرف،
بی اراده و...

و این تصویر پدر از من بود: یک تیپه بی تحرک. خب،
از وقتی که خودم را شناختم و به خودم آمدم، تلاش
کردم خودم را بیشتر بشناسم. مخصوصاً شخصیتی که
پدرم از من درست کرده بود. به همین خاطر، سراغ
گوشی ام رفتم. گوشی که پدر با پس انداز خودم خریده
بود و بقیه پس اندازم را به عنوان سود خرید برای خودش
نگه داشته بود. خودش می گفت: قرض دارم، بهات
برمی گردانم. اما هر وقت پشت گوشم را دیدم، پول را
هم خواهم دید!

زدم تو اینترنت گوشی. سراغ گوگل
رفتم و نوشتم: تیپه بی تحرک.
گوگل هم بدتر



از پدرم، یک شکلک خنده‌مسخره‌آمیز برایم فرستاد و نوشت: «مسخره خودتی. مگر تپه با تحرک هم داریم که تپه بی تحرک می‌خواهی؟ خب معلوم است که تپه‌ها بی تحرک‌اند.» بعد چند تا عکس تپه برایم فرستاد. واقعاً که چقدر تپه‌ها خوشگل بودند! تپه شنی، تپه ماسه‌ای، تپه سنگی و تپه‌ای که رویش پر از گل شقایق بود.

گوگل باز تصویر مرا بهتر نشان داده بود. ولی هنوز تصویر بد پدر برایم مانده بود. یک آدم تپل که اصلاً کاری نمی‌کند. یک روز که با پدرم به خانه می‌رفتم، سر راه ایستاد و کارگاه جاروسازی را به من نشان داد و گفت: «ببین، صاحب این مغازه یک مرد لال و بی‌زبان است.»

بعد دستش را برای او بلند کرد. او هم دستش را همراه یک لبخند برای من و پدرم تکان داد. گفتم: «اینجا کارگاه است، مغازه نیست که.»

گوش پدر قرمز شد و جواب داد: «آخه تپه جان، وسط خیابان جای غلط املایی گرفتن است؟ من می‌خواهم به تو پند بدهم تا معتاد بی کار بیچار نشوی!»

صدای بوق کش‌دار و فحش بدی از ماشین در حال حرکت بلند شد: «آهای... خیابان جای ماشینه، نفهم‌ها!»

تازه من و بابا فهمیدیم توی خیابان هستیم. بابا تندی دست مرا کشید و به طرف پیاده‌رو برد. نفسش تند تند شد. گفتم: «نزدیک بود برویم زیر ماشین‌ها.»

عرق از پیشانی‌اش گرفت و سبیلش را تاب داد و بی‌توجه به حرف من گفت: «ببین این جوان چقدر فعال و زرنگ است، یاد بگیر. آن وقت تو توی خانه نشستهای و به بهانه درس خواندن، هیچ کاری نمی‌کنی.»

تازه فهمیدم که این همه بی بی گفتن‌های پدر برای چیست. این‌طور شد که تصمیم گرفتم برای بعد از ظهرها بروم سر کار.

از همین کارگاه جاروسازی شروع کردم. رفتم

با احترام در کارگاه را زدم، اما مرد جاروساز که اسمش تقی بود، توجهی نکرد. بلند گفتم: «سلام آقاتقی، خسته نباشی.»

تازه یادم افتاد که بنده خدا نمی‌شنود. وارد کارگاه شدم. انتهای کارگاه پر از گیاه خشک و زرد جارو بود که روی هم تلنبار شده بود. تا سقف رفته بود بالا. مثل یک تپه شده بود. سمت راست کارگاه جاروها آماده فروش بودند. سمت چپ هم میز کار بود. آقاتقی گیاه جارو را به اندازه برمی‌داشت و روی میز مرتب می‌کرد. تخم‌های گیاه را می‌گرفت و بعد با سیم و نخ‌های رنگی که بالای سرش بود، جارو را می‌دوخت. آقاتقی دسته جارو را روی میز کارش گذاشت. سرم را تکان دادم؛ آقاتقی هم سرش را با لبخند تکان داد و بعد دستش را چرخاند؛ یعنی چی می‌خواهی؟

گفتم: «شاگرد نمی‌خواهی؟» بعد یک جارو را برداشتم و ادای مغازه جارو کردن را در آوردم. آقاتقی سرش را تکان داد و جارو را از دستم گرفت. چند تا جاروی مدل به مدل برایم آورد و یکی یکی نشانم داد و با دست قیمتشان را به من می‌فهماند. من هم دستم را تکان دادم؛ طوری که دارم تخته‌سیاه پاک می‌کنم. با حرکات دستم خواستم به او بفهمانم که می‌خواهم کار کنم. اما نمی‌دانم چه شد که صورتش قرمز شد و با عصبانیت بیرون کارگاه را نشانم داد. فکر کرد بدوبیراه می‌گویم. نمی‌دانستم که این حرکت دست یعنی بد و بیراه.

دو دستم را به علامت تعظیم به هم چسباندم. کمی آرام شد و به طرفم آمد. خود کار را از جیب پیراهنش در آورد. بعد روی مقوایی که بر زمین افتاده بود، نوشت: «چی می‌خواهی؟»

وای چه جالب! سواد داشت. من هم زیرش نوشتم: «آقاتقی، شاگرد نمی‌خواهی پیام بیشت کار کنم؟»

از این جمله من، آقاتقی خوش حال شد. دست و لب‌هایش را تکان داد و من برای اولین بار فهمیدم که این یعنی بیا.



بیشتر بخوانیم

نویسنده: فاطمه دهقان-نیری

ناشر: محراب قلم

چاپ اول: ۱۳۹۶

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۰۸۷

محمد نوجوانی است که به جبهه اعزام شده است. در پیاده روی‌های گردان یک লাغ زخمی را می‌بیند. او تصمیم به نجات و مداوای حیوان می‌گیرد و قصد دارد پس از عملیاتی که در پیش است او را به روستایی در شمال ببرد. اما عده‌ای مأمور جمع کردن لاغ‌های آن منطقه می‌شوند و می‌آیند که لاغ محمد را ببرند و ...



روز بعد به کارگاه رفتیم. همه‌اش باید می‌ایستادم و دسته‌دسته گیاه جارو به آقاتقی می‌دادم. تا می‌آمدم استراحت کنیم. باز آقا تقی از من گیاه جارو می‌خواست. وقتی هم که کار نداشت، جارو به دستم می‌داد که مغازه را جارو کنم. خیلی سخت بود. من که همه‌اش روی مبل دراز می‌کشیدم و تلویزیون می‌دیدم، یا سرم توی کتاب بود مثلاً، یا توی گوشی حتماً.

عصر شد. خسته خسته بودم. آقاتقی روی کاغذ نوشت: «کتری را پر آب کن، بگذار بجوشد. من هم بروم چای و قند بخرم.»

کاش نمی‌رفت. کاش می‌ماند و خسته‌ترم می‌کرد. وقتی آقاتقی رفت، نشستیم و به یک ماه بعد فکر کردم. با پولی که از آقاتقی می‌گرفتم، چه چیزهایی می‌شد خرید و چه کارهایی که نمی‌شد کرد. دیگر از پدرم پول نمی‌گرفتم و پدر به من نمی‌گفت تپه. کبریت را برداشتم و اجاق کوچک را که روی زمین بود، روشن کردم. چوب کبریت را ناخودآگاه پرت کردم طرف تپه گیاه جارو. تا آمدم به خودم بیایم، بوی آتش و دود مغازه را پر کرد.

دویدم دنبال چوب کبریت، اما آتش زبانه گرفت. با پا به آتش زدم. چه فایده؟ آتش به دیگر جاها سرایت کرده بود. چکار می‌توانستم بکنم؟ تا آمدم بروم بیرون، آقاتقی را جلوی در مغازه دیدم. دو دستی زد به سرش. بعد هم لگد محکمی به من. جای ایستادن نبود. اگر دیر جنبیده بودم، مغازه شده بود تپه طلایی و جاروها شده بودند تپه خاکستر. باید تا آتش این یکی خاموش نشده، دنبال کار دیگری می‌رفتم! اما قول می‌دهم این بار موفق شوم.



هدیهٔ بهار

مریم فردی

۱۵ اسفند:
روز درختکاری

تقویم اسفند را که ورق بزیند، از یکی از صفحه‌های آن عطر جنگل‌های سرسبز به مشام می‌رسد؛ از روز ۱۵ اسفند که به نام «روز درختکاری» است. ایران تنها کشوری نیست که در آن روز درختکاری برگزار می‌شود. در تقویم اکثر کشورهای دنیا این روز وجود دارد و با توجه به شرایط آب و هوای کشورها تعیین می‌شود. معمولاً روز درختکاری اواخر زمستان یا اوایل بهار است که درخت در آن امکان رشد دارد. در این روز سازمان‌ها، ارگان‌ها و پویش‌های مردمی، نهال‌ها و درختچه‌هایی را به طور رایگان به مردم می‌دهند تا درخت‌های بیشتر کاشته شود.



۱۹ اسفند:
ولادت حضرت
علی(ع)



حضرت علی(ع) در مکه به دنیا آمد. پدرش **ابوطالب** و مادرش **فاطمه بنت اسد** بود. فاطمه از زنان مؤمنی بود که در دوران جاهلیت به دین حضرت **ابراهیم** و خداپرست بود و هرگز بر بت‌ها سجده نکرد.

فاطمه در زمان تولد پسرش علی(ع) به سمت خانه خدا رفت تا نیایش کند و از خدا کمک بخواهد. مردمی که اطراف کعبه بودند، دیدند که دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه به داخل کعبه رفت و دیوار دوباره بسته شد. او سه روز در خانه کعبه بود و روز چهارم دوباره دیوار از همان جای قبلی باز شد و او با پسری که در آغوش داشت از کعبه خارج شد.

در طول تاریخ فقط یک بار این اتفاق افتاده است. کعبه فقط یک بار آغوشش را به روی انسانی باز کرده است؛ به روی فاطمه بنت اسد و پسرش علی(ع).

۱۵ اسفند: روز بزرگداشت خواجه نصیرالدین طوسی، روز مهندسی

۱۸ اسفند: روز ولادت حضرت فاطمه زهرا(س) و روز زن

۱۸ اسفند: ولادت حضرت امام محمد باقر(ع)

۱۸ اسفند: روز بزرگداشت سید جمال الدین اسدآبادی

۱۹ اسفند: شهادت حضرت امام علی النقی الهادی (ع)

۱۹ اسفند: ولادت امام محمد تقی(ع)

۱۹ اسفند: ولادت حضرت امام علی(ع)، آغاز ایام اعتکاف،

روز ملی شدن صنعت نفت

۱۵ اسفند:
روز بزرگداشت
پروین اعتصامی

۱۱۲ سال پیش در چنین روزی در تبریز به دنیا آمد. پدرش **یوسف اعتصامی**، سردبیر مجلهٔ ادبی «بهار» و یک شخصیت فرهنگی و سیاسی بود. وقتی پروین شش ساله بود، به همراه خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. خانهٔ آن‌ها در تهران محل تجمع مشروطه‌خواهان و چهره‌های فرهنگی بود. به این ترتیب کودکی پروین در کنار بزرگانی مثل **ملک الشعرای بهار** و **علی اکبر دهخدا** سپری شد.

از هفت سالگی با تشویق‌ها و تمرین‌های پدرش شعر می‌گفت. در نوجوانی شاعری توانمند شده بود و شعرهایش در مجله‌های آن زمان چاپ می‌شد.

او یک بار ازدواج کرد، ولی نتوانست با همسر نظامی خود زندگی کند و بعد از دو ماه از او جدا شد.

پروین عمر طولانی نداشت و در ۳۵ سالگی بر اثر بیماری حصبه از دنیا رفت. ولی شعرهای او که در دفاع از مظلومان و فقیران جامعه و پر از نکته‌های اخلاقی بودند، ماندگار شدند و او را «مشهورترین شاعر زن ایران» کردند.



گفت‌وگو با اشکان خطیبی دربارهٔ بازیگری و چیزهای دیگر

اشکان همه فن حریف

قبل ترها نوجوان‌ها عکس هنرپیشه‌ای را که دوست داشتند، روی در و دیوار اتاقشان می‌چسباندند. امروز اما هزاران عکس از هنرپیشه‌های مورد علاقه‌شان را داخل تلفن همراه یا رایانه‌هایشان ذخیره می‌کنند. راه و روش فرق کرده، اما یک چیز این وسط تفاوتی نکرده و آن هم عشق به صحنهٔ تئاتر یا صفحهٔ نقره‌ای سینماست. اگر شما هم از آن دسته نوجوان‌های عشق بازیگری هستید و غیر از فیلم دیدن، سینما رفتن و خواندن اخبار بازیگران، دلتان می‌خواهد خودتان هم دستی در این هنر داشته باشید و به قول معروف روی صحنه بروید، مطلب این شماره را از دست ندهید.

گفت‌وگو با آقای همه فن حریف

برای اینکه راز و رمز بازیگری شدن را بپرسم و به شما بگویم، سراغ **اشکان خطیبی** رفتم. حتماً او را می‌شناسید. چون او نه تنها بازیگر سینما و تلویزیون است، مجری‌گری و کارگردانی هم می‌کند. خوانندگی هم همین‌طور. تازه گاهی هم نمایش‌نامه‌های انگلیسی را به فارسی ترجمه می‌کند. اما چیزی که باعث شد سراغش بروم، هیچ کدام از این هنرهایش نبود. اشکان خطیبی چند سالی است که به طور تخصصی به نوجوان‌ها آموزش بازیگری می‌دهد. یعنی حسایی متخصص بازیگر کردن نوجوان‌هاست، اما خب همهٔ نوجوان‌ها که به او دسترسی ندارند. برای همین هم پیدایش کردم تا چند سؤال دربارهٔ بازیگری شدن در دوران نوجوانی از او بپرسم. می‌دانید کجا پیدایش کردم؟ سر تمرین نمایش «پزشک نازنین» نوشتهٔ **نیل سایمون** که بازیگرانش ۲۲ نوجوان ۱۲ تا ۱۷ ساله هستند. هیجان‌انگیز نیست؟ یک نمایش حرفه‌ای با بازی نوجوان‌ها که همهٔ بلیت‌هایش از مدت‌ها قبل از شروع نمایش تمام شده بود.



معروفترین بازیگران نوجوان

دنیل ردکلیف، اما واتسون و روپرت گرینت سه بازیگر مجموعه فیلم‌های سینمایی هری پاتر، یعنی هری و رون و هرمیون، به عنوان محبوب‌ترین بازیگران کودک و نوجوان در تمام دنیا شناخته شده‌اند. جالب است بدانید، این سه نفر حالا که بزرگ شده‌اند هم در فیلم‌ها بازی می‌کنند، اما شهرتشان را از بازی‌های نوجوانی‌شان در مجموعه هری پاتر دارند



در نوجوانی بازیگر شوید

اگر فکر می‌کنید هر هنری را باید در کودکی یاد بگیرید و الان دیگر دیر شده است، باید بگوییم که سخت در اشتباهید. البته این را من نمی‌گویم، اشکان خطیبی می‌گوید. وقتی از او پرسیدم: چرا به نوجوان‌ها درس بازیگری می‌دهد و سراغ کودکان یا بزرگسالان نرفته است، جواب داد: «برای این کار دو دلیل دارم: اول اینکه نوجوان‌ها لوحشان پاک است. یعنی آموزه‌های غلط نگرفته‌اند. لازم نیست اول اطلاعات غلط را از ذهن و جسمشان پاک کنم و دوباره آن‌ها را بسازم. برای همین آموزششان زمان کوتاه‌تری می‌گیرد. دومین دلیلش هم این است که نوجوان‌ها به شدت انرژی خوب و مثبتی دارند، چون زندگی را با دید خودشان می‌بینند و بدی توی ذهنشان رسوخ نکرده است. من هر قدر برای نوجوان‌ها انرژی می‌گذارم، همان قدر انرژی می‌گیرم. برای کسی مثل من که همیشه سرش شلوغ است، کار کردن با نوجوان‌ها لذت‌بخش است. چون از آن‌ها انرژی می‌گیرم و از این انرژی در کارهای دیگرم هم استفاده می‌کنم.»

با جدیت پیش بروید

اگر زندگی‌نامه خیلی از بازیگرهای خوب کشورمان را بخوانید، متوجه می‌شوید که بیشترشان بازیگری را از دوره نوجوانی شروع کرده‌اند. تازه بگذارید یک چیز را در گوشتان بگویم: الان کار برای شما خیلی راحت‌تر شده است. باور نمی‌کنید؟ از زبان اشکان خطیبی بخوانید: «علاقه و سلیقه مشترک باعث تجربه‌های مشترک می‌شود. اما این روزها همه چیز با دوره ما فرق کرده. ما در مدرسه تئاتر کار می‌کردیم. علم پشتش نبود و همه چیز غریزی اتفاق می‌افتاد. تفاوت اصلی در نبود امکانات است. برای همین هم من با جدیت با نوجوان‌ها کار می‌کنم. چون اگر بتوانند در راه درستی قرار بگیرند، ۲۰ سال در زندگی‌شان جلو می‌افتند. همه بیست و دو نفری که در نمایش پزشکی نازنین بازی کردند، جدیت و هدف دارند و تکلیفشان روشن است که می‌خواهند چه کاره شوند.»



نامید نشوید!

شما فکر می‌کنید برای بازیگر شدن باید چه چیزی داشت؟ قیافه متفاوت؟ استعداد ذاتی؟ پارتی؟ یا هیچ کدام؟ آفرین! درست جواب دادید. پاسخ گزینه چهارم، یعنی «هیچ کدام» است. لابد می‌پرسید: پس چه چیزی لازم است؟ جواب یک کلمه است: امید!

اشکان خطیبی هم این موضوع را تأیید می‌کند: «نامید نشوید. ناامیدی تیر خلاص است. امید حتی اگر ذره‌ای وجود داشته باشد، بالاخره راهی پیدا می‌شود و طنابی برایتان پایین می‌افتد که آن را بگیرید. برای پیدا کردن راه جست‌وجو کنید. حتی اگر جواب منفی هم شنیدید، باز جست‌وجو کنید. مطمئن باشید بالاخره راهی پیدا می‌شود.»

نمایش چه فایده‌ای دارد؟

در تمام دنیا گروه‌های غیر حرفه‌ای تئاتر خیلی خیلی هم مهم هستند. گروه‌های تئاتر غیر حرفه‌ای در شهرها و روستاها از آدم‌های متفاوتی تشکیل می‌شوند که یک چیز مشترک دارند: علاقه به نمایش! آن‌ها در شهر یا روستا دور هم جمع می‌شوند و می‌کوشند بهترین نمایش‌نامه‌های جهان را روی صحنه بیاورند. آن‌ها جز اینکه خودشان لذت می‌برند، درست مثل سربازان فرهنگ و هنر کشورشان هم هستند. وقتی یک ملت نمایش خوب ببیند و کتاب خوب بخواند، راه موفقیت و خوش‌بختی خودش را در دنیا پیدا می‌کند.

من یک بازیگرم

من آریا گازر، بازیگر نقش «معلم» در نمایش پزشک نازنین هستم. ۱۷ ساله‌ام. چند سالی است که فعالیت بازیگری دارم، اما یک سال است که با جدیت مشغول آن هستم. می‌خواهم به نوجوان‌هایی که دوست دارند بازیگر شوند بگویم که خودشان حرکت کنند. اشکال بیشتر هم سن و سال‌های من این است که صبر می‌کنند تا یک نفر سراغشان بیاید و بگوید: «بیا روی صحنه بازی کن». اما باید خودشان فعالیت کنند. فیلم ببینند، جلوی آینه تمرین کنند و کارهای دیگر؛ تازندگی کم‌کم آن‌ها را به این سمت بیاورد. تنبلی نکنید. می‌دانید؟ کسی که وارد دنیای هنر می‌شود، جور دیگری زندگی را می‌بیند. درست است که ما هم نوجوانیم و دغدغه‌های نوجوانی داریم، اما دیدمان به زندگی طور دیگری است. تئاتر و بازیگری چیزهایی به زندگی آدم اضافه می‌کنند که خیلی دوست‌داشتنی هستند.





چگونه یک بازیگر جهانی بشوم؟

شاید با خواندن این سؤال آه بکشید و با خودتان بگویید: «من که هیچ وقت نمی‌توانم یک بازیگر جهانی بشوم.» شاید هم آرزوی شما را داشته باشید اما از این که دسترسی به کلاس‌ها و کارگاه‌های آموزشی ندارید، دلتان بگیرد. اما غصه نخورید. ما برای شما پیشنهاد ویژه‌ای داریم (این جمله را با صدای پیام‌های بازرگانی بخوانید!) کتاب «چگونه یک بازیگر جهانی شوم؟» دقیقاً برای جواب دادن به سؤال شما نوشته شده است. نویسنده این کتاب، سامی صالحی ثابت، شش سال در گروه نمایشی بچه‌های شاهکار پژوهش کرده و نتیجه تحقیقاتش را در قالب این کتاب برای نوجوان‌های ۱۱ تا ۱۷ ساله منتشر کرده است. فقط یادتان باشد، در این کتاب از تمرین‌های ساده و دم‌دستی خبری نیست. قرار است به شکل کاملاً حرفه‌ای به تئاتر و بازیگری بپردازید، چهار مکتب بزرگ بازیگری در دنیا را بشناسید، با اشتباهات رایج بازیگران آشنا شوید و خیلی چیزهای دیگر. تایادم نرفته این را هم بگوییم که کتاب را «نشر قطره» منتشر کرده است. پس سریع‌تر شال و کلاه کنید و خودتان را به نزدیک‌ترین کتاب‌فروشی یا کتابخانه عمومی برسانید. و آن را بخرید.

از یک تا پنج، چه نمره‌ای به این گزارش می‌دهید؟ لطفاً نظرتان را برای ما به این شماره: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶ پیامک کنید.

ناراحت شدم، دل‌سرد نه!

اگر اهل تلویزیون دیدن باشید، حتماً در سال‌های اخیر لاف‌های یکی دوبار چشمتان به برنامه خندوانه افتاده است. شاید هم از آن طرفداران پر و پاقرصش باشید و از ریز تا درشت ماجراهایش را بدانید. پس حتماً می‌دانید که تا حالا چند دوره «خنداننده‌شو» یا «استندآپ کمدی» در این برنامه برگزار شده است. حالا این همه مقدمه چینی کردم که چه بگویم؟ خواستم بگویم **محمدمتین نصیری**، یکی از نوجوانانی است که سر تمرین نمایش یزشک نازنین با او آشنا شدم. او در این نمایش نقش یک پدر متفاوت و عجیب را بازی می‌کرد که خیلی هم بهش می‌آمد (صبر کنید. این قدر تند تند نگوید چه ربطی به خندوانه دارد؟! محمدمتین غیر از اینکه بازیگر است، تصویرگری هم می‌کند و در زمینه موسیقی هم فعالیت دارد (اگر یک کم دیگر صبر کنید، ربطش را می‌فهمید). اما نکته اصلی ماجرا این است که محمدمتین تنها نوجوانی بود که در مسابقه خنداننده‌شو تا مرحله یک چهارم نهایی (یعنی تا هشت نفر آخر) صعود کرد. از او پرسیدم چطور شجاعتش را داشت که در چنین مسابقه‌ای با رقبای حرفه‌ای شرکت کند، گفت: «من در دوره قبل هم در این مسابقه شرکت کردم. در آن دوره آقایان **کمال تبریزی** و **آتیلو پسیانی** و خانم **گوهر خیراندیش** داور بودند. به ظاهر اجرای مرا پسندیدند. بقیه کمدین‌ها هم می‌گفتند حتماً به مرحله بالاتر راه پیدا می‌کنی، ولی متأسفانه انتخاب نشدم. راستش خیلی ناراحت شدم، ولی دل‌سرد نه! برای سال بعدش همه تلاشم را کردم: کلی مطالعه و تمرین کردم. به کلاس رفتم، اجراهای مختلف را دیدم و... هیچ وقت نمی‌گفتم به درد سن و سال من نمی‌خورد یا من شانسم را ندارم. این چیزها را کنار گذاشته بودم و فقط تلاش می‌کردم. چون من نوجوان بودم، انتخاب سوژه، طراحی و اجرای در خندوانه برایم محدودیت‌هایی داشت، ولی با وجود همه این‌ها، توانستم تا هشت نفر نهایی صعود کنم. البته امیدوار بودم برنده هم بشوم که متأسفانه نشدم.»

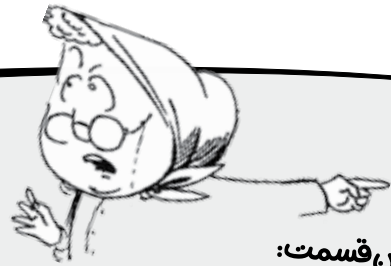
از کجا شروع کنیم؟

از مدرسه، کتابخانه یا خانه فرهنگ، از هر جایی که بتوانید مردم را دور هم جمع کنید و برایشان نمایش بدهید! مهم نیست که می‌خواهید تمام عمرتان بازیگر باشید یا نه. شاید دوست داشته باشید که به بازیگری به عنوان یک علاقه‌مندی در کنار شغل یا حرفه دیگری نگاه کنید. در این صورت باز هم از بودن در یک گروه غیر حرفه‌ای نمایش لذت خواهید برد.

دکتر شادزی

تصویرگر: نگین نقیه

نویسنده: علی اکبر زین العابدین



این قسمت:

هیچ با نرو همین با باش

دکتر شادزی هستم، متخصص مشکلات روانی نوجوانان. من روانشناسی حرفه‌ای و به‌روز هستم. برای همین وقتی به مسائل تکراری نوجوانان بر می‌خورم، انگار بار اولم است... شاید از خیلی‌ها شنیده باشی، روانشناس‌ها خودشان از همه افسرده‌تر هستند. اگر این حرف‌های غیر علمی را قبول داری، معطل نشو و برو صفحه بعدی، وگرنه گزارش جلسات مشاوره مرا بخوان تا مثل خودم شاد زندگی کنی.



در قسمت‌های قبلی چه گفتیم؟

می‌دانم که آزمایش‌ها از طرف تکراری فوشش نمی‌آید، ولی آن‌هایی که دفعه‌های قبلی بی‌فیال مطالب من بوده‌اند و هوس کرده‌اند ببینند دکتر شادزی چه می‌گوید هم بالاخره پول داده‌اند برای این مجله در شماره‌های قبلی گفتیم طبیعی است که احساس‌ها و فکرهای زجرآور سراغ همه ما بیایند. بهتر است به جای فرار از آن‌ها قبولشان کنیم. ولی نگذاریم به شفقت ما بپسیند. یک راهش این است که فکرها و احساس‌های منفی را مثل فیلم تکه تکه کنیم، به جای اینکه به فرشتان گوش برهیم که مرا می‌گویند: «من بی‌عرضه‌ام - من بی‌ریفتم - من درسم فوب نیست.»



مضطرب‌ها و افسرده‌ها

اضطراب



اگر گفتید وقتی نگران هستیم، دستمان عرق می‌کند و فکر می‌کنیم یک اتفاق بد می‌افتد و قلبمان تند تند می‌زند، چه اساسی داریم؟



همین اول کاری می‌خواهم تکلیف دو تا احساس را همین‌جا معلوم کنم، پس آماده باش.



تاریحتی

این‌ها را از کجا بلد بودند؟!



اگر گفتید وقتی حال کسی را نداریم، چیزی فوشمال مان نمی‌کند، بی‌حال هستیم و دلمان می‌خواهد یک گوشه بگیریم بخواهیم چه اساسی داریم؟



معلوم هست فکرت کجاست؟

یکی از تله‌هایی که آدم‌ها در آن می‌افتند، این است که یا در زمان آینده زندگی می‌کنند یا در زمان گذشته.

چه اتفاقی برای دختر لوس فودم افتاده؟



اینجا نوشته ممکن است یک روز توی شهر ما زلزله ببارد!



وای وای وای! چرا وقتی هشت سالم بود، دستم فودم و قوطی نوشابه ریفت روی لباس دایی‌ام؟ نمی‌باشم!



این‌ها را عمر آبلد باشی

وقتی زیاد به آینده فکر کنیم، احساس اضطراب و استرس به ما دست می‌دهد.

وقتی فکرمان بیش‌تر در گذشته بچرخد، احساس ناراحتی می‌کنیم.

آقر یک ماه دیگر امتحاناتمان شروع می‌شود، وقت فوآب نیست که الان!

فانم دکتر پسر ما هی ناضن‌هاش را می‌فورد، شب‌ها نمی‌فوابد، فوب غزانمی‌فورد...

اگر شب‌ها بیدار بمانی، یک ماه دیگر توی سی‌وی‌یو باید امتحاناتت را جواب بدهی.

پریشان، شما فودت هم دست کمی از پسرت نداری‌ها!

بیاییم همه با هم گریه کنیم، من هم یاد آن روزی افتادم که مامان بزرگم فوت کرد.

یک بار توی بپگی چوک تعریف کردم، هیگلکس از ۳ نفر تنها بوم نقدیدند! از آن روز داغونم.

هفته پیش تیم مورد علاقه‌ام پنج-هیچ بافت!

این‌جا و اکنون از همه چیز لذت‌بخش‌تر است

هور!!!!!!... گل‌گل‌گل!

دکتر شاززی! اگر صدای ما را می‌شنوی، می‌گویم بهوت که ما در این‌جا و اکنون زندگی می‌کنیم و داریم هالش را می‌بریم.

فسته نباشید! موقع بازی که زهمتی ندارد به گذشته و آینده فکر کنید.

در همان لحظه‌ای که هستی زندگی کن. یعنی فکرته به گذشته و آینده نرود و حواست به همان‌جا و مکانی باشد که هستی، اینجوری شاد زندگی می‌کنی.

تمرین ماه

دو تمرین می‌دهم که هر روز انجام بدهی و عادت کنی. در زمان حال زندگی کنی.

تمرین اول

هر بار پنج دقیقه هر جایی که راحت هستی بنشین یا دراز بکش. چشم‌هات را ببند. سعی کن هر صدایی که می‌آید بشنوی. بعد از دو سه دقیقه سعی کن ریزترین صداهایی را که می‌آید بشنوی.

(یک کشمش در دهانت بگذار. اول آن را بین دو لب‌ت نگه‌دار.) ۱ دقیقه
(بعد آن را پی‌ر روی زبانت.) ۱ دقیقه
(بعد هلش بده روی دندان آسیاب سمت راست و همان‌جا نگه‌ش دار.) ۱ دقیقه
(بعد دوباره هلش بده روی دندان آسیاب سمت چپ و نگه‌ش دار.) ۱ دقیقه
(حالا بگذارش زیر زبانت.) ۱ دقیقه
(آخرش آن را بگذار بین دو دندان جلو و مواظب باش آن را گاز نگیری.) ۱ دقیقه

حالا می‌توانی کشمشت را بخوری!

تمرین دوم

هشدار: باید مراقب باشی تا آخرین لحظه کشمش سالم بماند.

کوچه خیال

نشیندن

گنبدشک پشت پنجره می گفت:
«آواز را چگونه ندیدید؟»

گنبدشک پشت پنجره می خواند:
«پرواز را چرا نشنیدید؟»

- از شافه‌ای به شافه دیگر
با اشتیاق بال گشودم
با بیک بیک ساره و سبز
هوش از سر در رفت ربودم

رفتید در پرندۀ فروشی
دنبال یک پرندۀ دیگر
تا در قفس مدام بفواند
آوازهای فستۀ پرپر

افسوس! با تمام قشنگی
در گوشه‌شان نرفت صدایم
زخم قدیمی «نشیندن»
مانده است روی فاطره‌هایم

گنبدشک پشت پنجره می گفت...
گنبدشک پشت پنجره می خواند...
مهدی مرادی

کبوتران نامه بر

گاه
بال‌های بستۀ پرندۀ ای سپید را
در میان صفحه‌های یک کتاب
باز می‌کنم
واژه‌های آن
بال می‌زنند
در تمام ذهن و جان و من
قانه می‌کنند
واژه‌ها
این کبوتران نامه بر
در تمام آسمان من
لازم می‌کنند

زهرا آقامیرزایی

کوچه خیال

وقتی از نگاه تو عبور می‌کنم
یا که سیب فندۀ تو را مرور می‌کنم
قلب من شبیه ساعت قرار
بی‌قرار می‌شود
کوچه خیال من بهار می‌شود
معصومه مرادی

خاطرات برفی

در رفت پیر کویچه‌مان
پر از جوانه است
زمین و آسمان پر از ترانه است
نسیم تازگی وزیده - مثل مادر م -
غبار روزهای سرد را
تکانه، دور می‌کنم
من از تمام خاطرات برفی‌ام عبور
می‌کنم

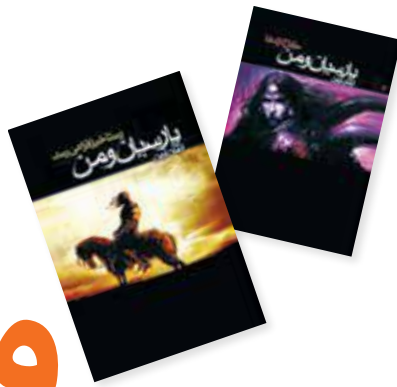
طیبه شامانی

قرار

پابه پای رود
شعرها سرود
روی شافه‌ها
جوانه کاشت
در صدای هر پرنده‌ای ترانه‌ای
گذاشت
فکر می‌کنم بهار
رأس ساعت چهار
یک قرار عاشقانه داشت
کمال شفیعی

مادر

زیبایی بی‌شمار تقدیم به تو
شادابی ماندگار تقدیم به تو
مادر تو خودت گلی و هر گل که شکفت
در باغچه بهار تقدیم به تو
بابک نیک طلب



مق و پارسیان

احتمالاً چیزهایی درباره داستان‌های فانتزی شنیده‌اید. داستان‌هایی که عنصر شگفتی و تخیل در آن‌ها غلو شده یا بین شخصیت‌های داستان دیو و پری و جادو و غول می‌بینید یا... بگذارید بقیه‌اش را با معرفی رمان سه جلدی «پارسیان و من» نوشته **آرمان آرین**، از انتشارات «موج» بگویم. پارسیان و من اولین رمان سه‌گانه فانتزی ایرانی است. جلد اول این رمان (کاخ ازدها) داستان پسر نوجوانی است به نام **اردشیر** که با مادر و پدر نویسنده‌اش، در کلبه‌ای در جنگل زندگی می‌کند. اما کمی که پیش می‌روید، شگفت‌زده می‌شوید. باید خودتان ببینید چطور می‌شود که اردشیر یک‌دفعه وارد دنیای دیگری می‌شود و برمی‌گردد به چند هزار سال پیش. برمی‌گردد به زمان **کاهه آهنگر** و **آژی‌دهاک** ماردوش (ضحاک) و **فریدون** و **ایرج** و... و با آن‌ها زندگی می‌کند. به قصر دیوها رود و عاشق دخترکی به نام **ماننا** می‌شود. مثل پدرش و بقیه، علیه ضحاک می‌جنگد و هر دو آرزو می‌کنند که ای کاش بتوانند تاریخ را تغییر دهند، و مثلاً از مرگ ایرج در آینده جلوگیری کنند؛ حالا اینکه می‌توانند یا نه و آخرش چه می‌شود را خودتان در کتاب می‌خوانید.

جلد دوم این رمان (راز کوه پرنده) پهلوانی‌های **رستم** و هفت‌خوان او را در قالب یک رمان جذاب بیان کرده است. جلد سوم پارسیان و من (رستاخیز فرا می‌رسد) هم بیان‌کننده داستان **کوروش** است. خلاصه اینکه اگر می‌خواهید بخش‌هایی از «شاهنامه» **فردوسی** را به شیوه و روایتی امروزی و داستانی بخوانید، این رمان گزینه مناسبی است؛ یعنی یک بازآفرینی خلاق از شاهنامه پیش رویتان خواهید دید. ضمن اینکه این رمان برنده جایزه بیست و دومین دوره «کتاب سال»، لوح تقدیر از «جشنواره مهرگان ادب» و برنده جایزه پنجمین دوره «کتاب سال شهید حبیب غنی‌پور» هم شده است.

شیوه نوشتن به این شکل است که ابتدا نمی‌دانم چه می‌خواهم بنویسم. کاملاً جوششی است و صرفاً با اطلاعات و مطالعاتی که دارم، وارد کار می‌شوم. حتی وقتی یک جلد را به پایان می‌برم، نمی‌دانم در جلد‌های دوم و سوم چه خواهم گفت. شروع می‌کنم و مخاطبم در موقع نوشتن خودم هستم. من درون خود یک ایل هستم. به قدری آدم در خود دارم که با هم حرف می‌زنند و سلیقه‌های متفاوتی دارند و اصلاً قابل شمارش نیستند. من برای آن‌ها می‌نویسم و هر وقت حس کنم که آدم‌های درونم راضی شده‌اند، حس می‌کنم که مخاطب بیرونی هم رضایت خواهد داشت. تا احساس رضایت درونی به دست نیاید، امکان ندارد کار را تحویل ناشر بدهم. در مورد شخصیت‌های داستانم هم باید بگویم که آن‌ها عروسک‌های کوچکی من نیستند. آن‌ها خودشان راه می‌روند و حرف می‌زنند. مثلاً زمانی که درباره رستم می‌نوشتم، گویی رستم همواره کنارم بود و بوی او را حس می‌کردم.

حرف‌های نویسنده



از زبان دیگران

محمد جعفری قنوازی (نویسنده و محقق): فرهنگ ما دارای دو جزء اساسی است: کتاب مقدس قرآن و اساطیر. بدون آشنایی با این دو نمی‌توانیم فرهنگمان را بشناسیم. توجه به قصص انبیا یا داستان‌های اسطوره‌ای از ابتدای شکل‌گیری زبان فارسی مورد توجه نویسندگان و شاعران بوده. آن بخش از فرهنگ هم که مورد بازنویسی و بازسازی قرار نمی‌گرفته، به‌طور شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل می‌شده. نمونه‌اش اینکه آرمان آرین در کتاب پارسیان و من توانست مضمونی از شاهنامه را به رمان تبدیل کند، کار ارزنده‌ای است و باعث می‌شود تا خواننده جوان ایرانی با قصه‌های گذشته، با شیوه‌ای تازه آشنا شود و با اثر ارتباط برقرار کند. جذابیت داستان و کشش روایت در این اثر به گونه‌ای است که به خواننده لذت می‌دهد و او را قدم به قدم با رمان همراه می‌کند.

زندگی‌نامه

آرمان آرین اهل سفر است. خودش می‌گوید: «سفرهایی که کرده‌ام، در شکل‌گیری جغرافیای حقیقی ایران در ذهنم بسیار موثر بوده و تأثیری واقعی و شگرف در تصویرهای ذهنی من ایجاد کرده. مثلاً سفرهای مداوم دوران کودکی‌ام به مازندران که فضای تپه‌ای ابتدای «پارسیان و من» (کاخ‌ازدها) کاملاً برخاسته از آن‌هاست.»

آرین سفر را دستمایه‌ای برای نوشتنش کرده است. وقتی به یزد می‌رود، بعدش مستند «روزها» از او درمی‌آید. یا برای نوشتن کتاب سوم «پارسیان و من»، به کردستان و کرمانشاه می‌رود.

آرین سال ۱۳۶۰ در تهران به دنیا می‌آید. در دانشگاه هنر تهران سینما می‌خواند، ولی نویسنده می‌شود. او با رمان سه‌گانه فانتزی «پارسیان و من» به دنیای ادبیات قدم می‌گذارد و کم‌کم به چهره‌ای بین‌المللی تبدیل می‌شود. کتاب‌های او جزو برترین کتاب‌های فانتزی جهان، در جشنواره دانمارک و نقاط مختلف دنیا مطرح است. فکر می‌کنم احتمالاً باید عاشق تاریخ، اسطوره و متن‌های کهن ایران باشد که این‌ها را در کارهایش بازآفرینی می‌کند. اسم چندتا از کارهای دیگرش را هم بگویم: «گوشواره تلخ» (مجموعه داستان کوتاه)، سه‌گانه «اشوزدنگه»، سه‌گانه «پتش خوارگر»، «کابوس باغ سیاه» و... همچنین ۱۳ قسمت از پویانمایی آریو را هم آرین نوشته و دبیر مجموعه‌ای ۲۷ جلدی، درباره بزرگان ایرانی است. خلاصه اینکه با توجه به سنش کارهای زیادی کرده و پرکار است و نام کتابش در فهرست بهترین کتاب‌های بنیاد «هانس کریستین آندرسن» آمده است.

چشمتان صحنه‌های خوشگل ببیند!

نازنین مشایخ

انگار نه انگار تا همین چند روز پیش برف و باران آمد. یک جوری ظهرها هوای گرم و آفتابی است که انگار بهار شده. با اینکه در مقابل تعبیر زیبای من از «اسفند»، دوست‌جان فرمودند: «لوس رماتیک»، اما من همچنان سر حرف مانده‌ام: «دست اسفند در دست بهار است.»

من معتقدم اسفند مدرسه‌ها باید تعطیل شوند، چون مامان آدم دارد در پروژه خانه تکانی از آدم کار می‌کشد و دیگر دل و دماغی برای درس خواندن نیست. اما از این موضوع گذشته، فکر کردم اسفند فرصت خوبی برای کشف کردن است. چون وقتی حال آدم اینقدر خوب است، خلاقیتش هم فوران می‌کند. برای همین با خودم قرار گذاشتم، هر روز یک کشف تازه انجام بدهم و آن را یادداشت کنم. حالا نه اینکه مخم جرقه بزنند و اختراع مخترعانه‌ای چیزی کنم. نه، این کشف‌ها همان چیزهای خیلی کوچکی خواهند بود که تا به حال بی‌خیال از کنارشان رد شده بودم.

غرق همین فکرها بودم که مامان از توی تراس صدایم زد: «بیا اینجا ببینم.» گوش به فرمان، به سمت تراس رفتم. مامان گفت: «بیا این گلدونو بگیر بذاریم اون طرف. می‌خواهم زیر شو تمیز کنم.»

داشتیم با هم گلدان را جا به جا می‌کردیم که یکدفعه... چشمتان روز بد نبیند! چشمتان همیشه از این صحنه‌های خوشگل ببیند! تکه زمین خالی

روبه روی خانه که تا همین دیشب زیر یک لایه نازک برف یخ‌سته پنهان بود، سبز شده بود. انگار خدا رنگ سبز را گرفته بود و روی آن پاشیده بود. بعضی جاها سبزتر، بعضی جاها کم‌رنگ‌تر.

گفتم: «این زمینه سبز شده.»

مامان گفت: «کار آفتاب ظهره. مثل آفتاب بهار بود.»

یاد قول و قرار اسفندی‌ام افتادم. از خودم پرسیدم: «به عنوان کشف امروز خوبه. مگه نه؟» - خوبه؟ عالی!

- منو یاد اون حرف خدا می‌ندازه که می‌گه زمین مرده رو زنده می‌کنه!

- بعد از اون همه سرما و یخ‌بستن‌ها، اینکه دوباره سبز می‌شه خیلی عجیبه.

به مامان کمک کردم تا همه گلدان‌ها را جا به جا و تمیز کند. وقتی داشت از تراس بیرون می‌آمد، در را باز گذاشت و به گفت: «یه خرده هوای تازه بیاد تو خونه.»

هنوز آنجا ایستاده بودم. داشتم قطره‌های شفاف آب را روی گدان تماشا می‌کردم. انگار از حضور آب و آفتاب شاد شده بودند. همین شادابی هم ردی از زنده بودن داشت. اسفند نه فقط هوای خوب بهاری، بلکه نشانه‌های زندگی دوباره را با خودش آورده بود.

پی‌نوشت

۱. پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌کند (سوره روم، آیه ۵۰).

جوشن جوشی رونزن

سارا شجاعی

دیروز وقتی علی حسینی را از دور توی کوچه دیدم، چیزی روی صورتش چراغ می داد. توپ را شوت کردم توی دروازه و بعد که گل نشد، خیره به علی شدم. نزدیک شده بود و من درست دیده بودم. اولش خنده ام گرفت. ولی چند ثانیه بعد دلم برایش سوخت. دماغش دو برابر شده بود، به خاطر آن جوش سر سیاه بزرگ رویش. دیدم توی خودش است. تنه اش گذاشتم با حال خودش. آخر اگر من هم آن زائده را روی دماغم در می آوردم، همان طور حالم گرفته می شد. دیگر دلم نمی خواست کسی نزدیکم شود و بعد وقتی دارم احوال پرس می کند، نگاهش آرام پایین بیفتد و روی دماغم زوم شود. شب وقتی داشتم چنگالم را فرو می کردم توی ماکارونی های خوشمزه دست پخت مامان، همین حرف ها را زدم.

- امروز علی رو دیدم... اینقدر حالش گرفته بود به خاطر جوش روی دماغش ... من که جلو نرفتم کمتر خجالت بکشه، بیچاره! مامان و بابا برگشتند توی صورت هم. انگار نه انگار که همین نیم ساعت پیش داشتند سر قسط عقب افتاده خانه دعوا می کردند. بابا لبخند ریزی زد و بعدش گفت که صبح علی و باباش را توی پارکینگ دیده. خبر قبولی علی توی آزمون نهایی زبان آلمانی را به بابا داده اند. علی توی ۱۴ سالگی دیپلم زبان سومش را هم گرفت. بابا گفت با وجود صورت تمیزش، دماغش توی ذوق می زد، ولی بعدش این را هم گفت که علی به نظرش خیلی هم خوش حال آمده است.

همین شد که امروز سر راهش ایستادم. وقتی داشت از کلاسش بر می گشت، جلو رفتم و بعد از سلام و تبریک بابت قبولی اش، خیلی غیر مستقیم به دماغش اشاره کردم.

- آدرس دکتر پوست اگه خواستی بیا پیش من... قاتل جوش صورت لامصب! علی لبخند تشکر آمیزی زد و بعدش گفت که ممنون است و نیازی ندارد، چون صورتش جوش نمی زند. خنده ام گرفت و بعد با انگشت فرو کردم توی جوش روی دماغش. حسابی دردش گرفت. برگشت توی شیشه های پراید کنار کوچه صورتش را نگاه کرد. حالا علی بود که از خنده داشت می ترکید.

- سینا!... راست می گی!... چرا خودم نفهمیدم پس!؟

شب وقتی موقع بیل زدن توی بشقاب قرمه سبزی ماجرا را تعریف کردم، بابا گفت: اگر علی می خواست این همه وقتی را که هم سن و سال هایش روی ظاهرشان می گذارند، روی ظاهرش خرج کند، دیگر این همه افتخار را پشت سر هم ردیف نمی کرد.

امام علی (علیه السلام): ارزش انسان به اندازه همت اوست (تصنیف، ص ۴۴۷).



هدیه و هوله جات

کتیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری ما می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد، آن‌ها دلشان نمی‌خواهد از بین بروند. اما تو نباید به خواسته آن‌ها عمل کنی.

به نظر من نوشابه‌ای آش خوش مزه‌تر است. مزه ترش هم زیر زبان حس می‌شود. پاستیل‌ها از هر رنگی که فکرش را بکنیم هست؛ با مزه‌های جور واجور. شاید دنیا بدون پاستیل کمتر رنگارنگ باشد. ولی قطعاً دنیا سلامتی بیشتری دارد. پاستیل بدجوری دندان‌ها را دوست دارد و بغلشان می‌کند! دوستی خاله خرسه‌ای او ممکن است آخر سر به پوسیدگی دندان تبدیل شود. دندان بی‌خبر هم گولش را می‌خورد. دندان‌پزشکان می‌گویند پاستیل را نجویم و بگذاریم آرام آرام درون دهانمان آب شود تا هم به ما بیشتر بچسبد و هم کمتر به دندان‌ها بچسبد!

البته همچنین می‌گویند بعد از خوردن پاستیل، بلافاصله دندان‌ها را مسواک بزنیم. چاقی هم که دیگر نگو! قند پاستیل آماده است که چاقمان کند. شاید شنیده باشید که این خوراکی شیرین برای استخوان‌ها خوب‌اند. اما بعضی از متخصصان می‌گویند ژلاتینی که دارد، ژلاتین حیوانی است. ژلاتین بین پروتئین‌ها رفوزه است و میزان پروتئین در آن بسیار کمتر از پروتئین گوشت، شیر و تخم‌مرغ و... است. کالری ۱۰۰ گرم پاستیل با یک وعده غذایی کامل برابر است. اما هیچ ماده مغذی و خاصیتی برای بدن ندارد. پس چه کاری است هی پاستیل بریزیم در شکمان؟!



اسم لواشک که می‌آید، آب دهانم راه می‌افتد. این دفعه اول با خوبی‌ها شروع کنیم که تنوع بشود! وقتی خواص میوه‌ها مانند فیبر به صورت لواشک یا آلوچه درمی‌آید، کم که نمی‌شود هیچ؛ با جوشاندن و خشک کردن، زیاد هم می‌شود. مثلاً ویتامین C سبب وقتی لواشک می‌شود، از زمان میوه بودنش بیشتر است. وقتی لواشک می‌خوریم، ترشح اسید معده بیشتر و غذا بهتر هضم می‌شود و هر چقدر هضم غذا بهتر باشد، بدن هم بیشتر آن را جذب می‌کند. حالا برویم سراغ پلیدی‌هایش! اسید لواشک و آلوچه مینای دندان‌ها را بیچاره می‌کند. لواشک‌های خانگی بی‌خطرند، ولی خیلی از تولیدکنندگان، لواشک و آلوچه را از میوه‌های پای درختی تهیه می‌کنند. میوه‌های پای درختی ریز، لک دار، آفت زده، کپک زده یا کال هستند و تا زمانی که جمع‌آوری نشده باشند، پاتوق حشرات و جانوران موذی می‌شوند. این میوه‌ها مرغوب نیستند و ممکن است میکروب زیادی داشته باشند. البته در مرحله لواشک پزان، میوه بخته و تا حد زیادی میکروب‌های مضر آن نابود می‌شوند. پایه لواشک و آلوچه‌های بی‌نام و نشان، میوه نیست و تولیدکنندگان با آرد، نشاسته، اسید، اسانس و مواد رنگی غیرمجاز لواشک را لواشک می‌کنند! خلاصه کیف می‌دهد که لواشک و آلوچه «بهداشتی یا خانگی» را بخوریم و چشم‌هایمان هم از ترشی‌شان بسته شود!

لواشک و آلوچه



ضد زنگ

• زیر نظر علیرضا لیش
• تصویرگر: محمدرضا اکبری
• تصویرگر صفحات: مهدی صادقی

محمود علیمراد - مجید صابری خژاد - محمدرضا اکبری - مهدی صادقی



به خاطر فرار از
فونه تگونی، با شوق و ذوق
او مردم مدرسه، اینها هم
مدرسه رو باید تمیز کنیم!

قربون دستت، یه
بارو برقی بکش
توی پذیرایی.

می خوای بیاییم
فونه شما رو هم
تمیز کنیم؟

تا وقتی مدرسه
تگونی تموم بشه.

یک دو سه.

اینقدر غر نزن، دیگه
پیزی نمونه. فقط ۹۷ تا
پنجره دیگه مونده.

اینا دارن چی
کار می کنن؟

می خوان مدرسه رو
تگون بدن.

بیای برون اور ژانسیه.
تاکی می خوای اون
تو بمونی؟

مدیر

ناظم



۱

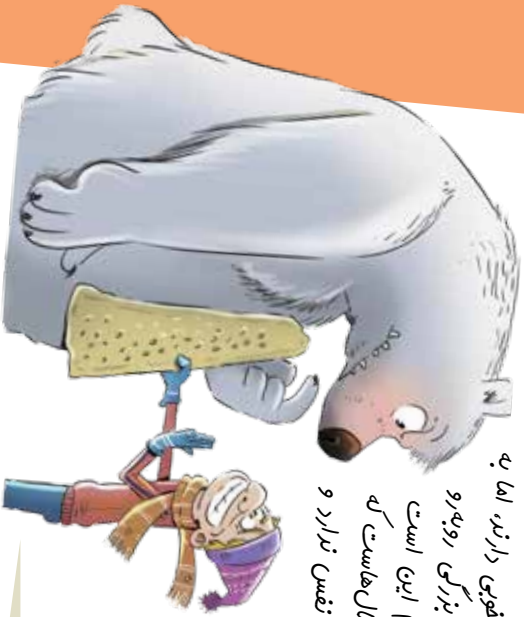
سر قشطنی!

• شروین سلیمانی

«لاگتیر باین» شهری است در کشور نروژ که به قطب شمال پهنیده است. تعداد فرس‌های قشطنی در این شهر از آرام‌ها هم‌پیشتر است! اگر روزی به این شهر سفر کردید و دیدید که یک فرس‌کنده در صف ناتوانی ایستاده است، اهلاً تعجب نکنید. این فرس‌ها عادت دارند که با صیقل‌دهی سنگ تازه میل کنند! فقط مواظب باشید توی صف نوبت را، رعایت کنید وگرنه ممکن است فرس عمیق‌تری شود و به جای نان، شما را بچورد! اهلاً یک فرس‌المثل نروژی هست که می‌گوید: «یک مو از فرس‌کنندن، آفرین اشتباه‌ترگی شماست!»

فردروی ملی آن‌ها سورتمه‌هایی هستند که توسط سگ‌های مخصوص کشیده می‌شوند و مردم را با به‌جا می‌کنند. از آنجا که این سگ‌ها و سورتمه‌ها ترمز در دست و حسابی ندارند، باید خیلی مراقب باشید که در مسیرشان قرار نگیرید، وگرنه سگ و سورتمه از نردان در می‌شوند و با بیخ و برف کف خیابان یکی می‌شوند!

رویتان در می‌شوند و با بیخ و برف کف خیابان یکی می‌شوند! اما به شهروندان زنده این شهر بزرگی فوینی دارند، اما به مشکل بزرگی روبه‌رو می‌شوند. مشکل مردم‌های مقرر این است که تنها قبرستان‌های بزرگ شهر سال‌هاست که دیگر فانی برای مرده‌های تازه نفس ندارد و شهروندانی که قصد مردن دارند، باید قبیل از مگر در شهری دیگر یک قبرگرم و نرم برای خودشان درست و یا نندند!



۲

خزانه آرام‌خوارها



و این اصلاً برای پوستان خوب نیست و اذیت می‌شود!

اگر پوستان به نمک و فلفل حساس است، سعی کنید هیچ‌وقت کبر آن‌ها نیتید. چون کولوفوئی‌ها عادت دارند غذایشان را با ادویه فراوان بچورند!

لحمه آرام با قبایل دیگر می‌شکنند و بعد از پیروزی در این جنگ‌ها، قبیله بازنده را تا نقر آفر می‌چورند! اگر پوستان به نمک و فلفل حساس است، سعی کنید هیچ‌وقت کبر آن‌ها نیتید. چون کولوفوئی‌ها عادت دارند غذایشان را با ادویه فراوان بچورند!

قبیله «کور-وایی» یا «کولوفو» در اعماق جنگل‌های استوایی کینه‌تو در کشور اندونزی زندگی می‌کنند و با چورند آرام روزگار می‌گذرانند. آن‌ها در چورند آرام بسیار مقتصدانه عمل می‌کنند و به نتر استخوان‌ها، همه جای آرام را می‌چورند! از نظر افراد این قبیله آرام‌های دنیا به سه دسته تقسیم می‌شوند: صبحانه، ناهار و شام!

اصلاً یک فرس‌المثل کولوفوئی هست که می‌گوید: «به همسایه خود احترام بگذارید، چون ممکن است روزی شام شما باشد!»

آن‌ها تا وقتی که یک لحمه نان و آرام سر سفره‌شان باشد به کار کسی کار ندارند. اما اگر همین آب‌ناریکه هم قطع شود، برای به دست آوردن یک لحمه آرام با قبایل دیگر می‌شکنند و بعد از پیروزی در این جنگ‌ها، قبیله بازنده را تا نقر آفر می‌چورند!

عست و سوی جزایر پانگراس

یک شب بابا بزرگ زهره از مسواک او استفاده کرد و زهره هم بدون اینکه براند صبح پاشد و دندان‌هایش را با همان مسواک، مسواک کرد مشکل از آنها شروع شد که بابا بزرگ زهره وقتی می‌فواست برود، به او گفته بود: «زهره جان! مسواکت زیادی زیاده و لثه‌ها را فونین و مالین کرده. عوضش کن».

زهره از آن روز به بعد آدم دیگری شد. لب به هیچ غذایی نمی‌زد و می‌گفت: «وچوادم به هم فورده است و دل و قلوهم دارد می‌آید توی ملقما اصلاً از کجا معلوم که بابا بزرگ با مسواکم فقط دندان‌هایش را شسته باشد و از آن به عنوان برس برای پاک کردن پُرک زیر ناخن‌هایش استفاده نکرده باشد.» پدر و مادر زهره وقتی دیدند این با فایده عزیزم گفتن و آرزوی اینکه وجود نازکت آزرده‌گزنند مبارک و این حرف‌ها حل شدنی نیست، او را برداشتند و از این مطب به آن مطب از این بیمارستان به آن بیمارستان بردند تا بلکه به حالت اولش برگردد و زندگی طبیعی‌اش را از سر بگیرد اما هیچ نسخه‌ای افاقه نکرد و زهره نه تنها از قوت و غذا افتاد، بلکه برویم به دیوار - باید بپوشید، دم به ساعت اوق هم می‌زد و این دیگر قوز بالا قوز بود و به قول معروف حالا فر بیار و اوق جمع کن.

زهره هر دو پایش را در یک کفش کرده بود که باید دندان و لثه و حلق و مری و معده‌اش را عوض کنند تا وجودش در مان بشود و دیگر به هم نفورد. پدرش هم به او گفته بود: «اولاً این کار امکان پذیر نیست. اگر هم باشد، میلیون‌ها تومان فرج دارد. مگر گیر آوردن مری و معده راحت است؛ هر که دارد برای فودش می‌فواهد. مگر برویم حلق و مری و معده و دل و قلوگه‌گوسفند مری‌نوس را در کالبدت کار بگذاریم و اگر هم به جای حرف زدن بی‌معن کردی مسئولیتش با خودت است.»

زهره روز به روز لاغرتر و نافوش احوال‌تر می‌شد؛ مخصوصاً وقتی شنید بابا بزرگش مسواک که می‌بیند، سبیل‌ها و ابروهایش را هم با آن مرتب می‌کند. حال به هم‌فورگی زهره معضل بزرگی شده بود و فکر و خیال برش داشته بود که فرا می‌داند بابا بزرگ با مسواک او چه کارها کرده. پدر زهره از بیمارستانی در فواست تشکیل جلسه و کمیسیون پزشکی کرد و نظر کمیسیون این شد که با پمپاژ پاک کننده‌ای قوی، چند بار حلق و مری و معده و جزایر پانگراس و لوز المعده

زهره را شست‌وشو بدهند تا خیالش جمع بشود که دیگر اثری از بزاق دهان یا باکتری‌های زیر ناخن و لای سبیل بابا بزرگ در وجودش نیست. اما از آنجا که وجود زهره در برابر پاک شدن مقاومت می‌کرد، این کار هم بعد از ۱۸ بار پمپاژ جواب نداد تا اینکه بالاخره کشف شد، بابا بزرگ زهره آن شب اصلاً دندان‌هایش را مسواک نکرده و فقط می‌فواسته با گفتن آن موضوع، سر به سر زهره بگذاردا!



صحنه‌ای از فیلم



این روزها بر سرش است
زهره در صبح با مسواک
نفسه زهره در صبح
همه چیز را

استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره

استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره

استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره
استفاده کرد و زهره

اگت کت اس



بیشتر بخوانیم

نویسنده: شهرام شفیعی

ناشر: نیستان

چاپ اول: ۱۳۹۵

تلفن: ۰۲۱-۲۲۶۱۲۴۴۳

کتاب در قالب طنز به شخصیت‌های خیالی یونان باستان می‌پردازد. در این کتاب می‌خوانیم که «گریز» مشهورترین شاعر «آتن» بود که یک عمر برای گوسفندان شعر گفت؛ اما عاشق کباب گوسفندی بود. «هاری» کسی بود که....



زبلستان

مسجد حسن صفاری (فاخذ)



بر طبق آفرین گزارش‌های رسیده از کوهکشان راه شیری، با به پایان رسیدن مواد اولیه در سیاره‌ها این کوهکشان، آمار بی‌کاری روز به روز در حال افزایش است. در یکی از بزرگ‌ترین سیاره‌های آن، به نام «زبلستان» که زبل‌ها ساکنان اصلی آن محسوب می‌شوند، آمار بی‌کاری نزدیک به صد در صد است. بی‌کاری معضل بسیار بزرگی است که باعث شده زبل‌ها سر سیاه پاله‌های کوهکشان ما بایستند و زنجیر بپوشانند و هیچ کاری هم نکنند. زبل‌ها موجودات بسیار بی‌انصافی هستند، آن‌ها بسیاری از سفینه‌های فضایی ما را که از نزدیکی آن‌ها در حال عبور بوده‌اند، به سرقت برده، لاستیک‌هایشان را در آورده و لاشه آن را در فضا رها کرده‌اند. همچنین گرسنگی آن قدر به آن‌ها فشار آورده است که با کله‌های هم، کله پاپه درست می‌کنند و این موضوع باعث شده است، خطر انقراض آن‌ها روز به روز افزایش پیدا کند.

به منظور حل این معضل اجتماعی و رفع پیامدهای بزرگی آن، دانشمندان ما تصمیم گرفتند دست به دامن زمین شوند و با تقلید از هوشمندترین موجودات دنیا، کار بسیار راحتی برای زبل‌ها پیدا کنند. در یکی از گزارش‌های رسیده از این سیاره هوشمند، دانشمندان ما موفق به کشف کار بسیار پر درآمدی شدند که علاوه بر راحتی و در دسترس کمی که دارد، با ویژگی‌های زبل‌ها بسیار متناسب است. علاوه بر این می‌تواند آمار بی‌کاری را از ۱۰۰ درصد به زیر ۱۰ درصد کاهش دهد. این شغل بسیار پر سود «دلالی» نام دارد. در این کار زبل‌ها باید اجناس را با قیمت خیلی کم از تولیدکننده خریداری کنند و آن را با قیمت بسیار بالاتری به خریدار بفروشند. دلالی به هیچ‌گونه مدرک یا سابقه کاری نیاز ندارد. از زبل‌های سیکل و دیپلم گرفته تا زبل‌های دکترا و فوق دکترا می‌توانند، بدون هیچ سابقه کاری، به این کار مشغول شوند. تنها عنصر لازم برای این کار بی‌انصافی است که زبل‌ها در آن تخصص بسیار بالایی دارند.

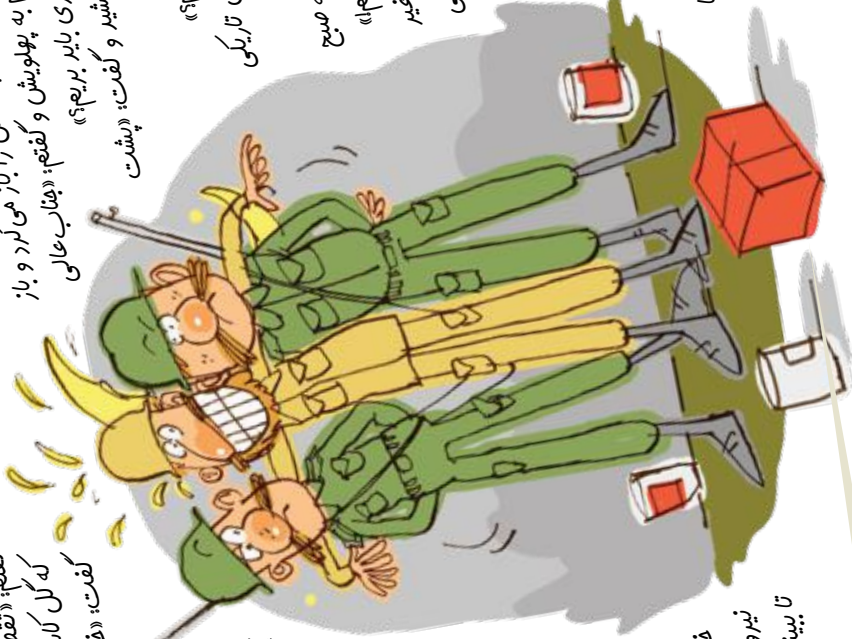
گزارش‌ها حاکی از آن است که در بعضی از مناطق زمین، قیمت‌ها به دست دلال‌ها بالا و پایین می‌شوند. به این طریق که دلال اجناس خود را حداقل یک انبار نگه داری می‌کند تا کمبود آن به شدت احساس شود. سپس در این شرایط اجناس خود را وارد بازار می‌کند و به دو تا سه برابر قیمت، آن‌ها را می‌فروشد. اگر چه دلالی کردن کار بسیار بی‌فایده‌ای است و صنعت تولید زبلستان را نابود می‌کند و آن‌ها را با مشکلات زیادی رو به رو فواید کرد، اما زبل‌های بی‌انصاف می‌توانند با دلالی و احتکار، مخصوصاً در روزهای قبل از عید که این کار بسیار رواج پیدا می‌کند، درآمد بسیار زیادی کسب کنند و برای خودشان سفینه‌های مدل بالا بخرند و برای همیشه دست از سرقت سفینه‌های ما بردارند. ششمین گزارش رسیده از گروه تحقیقاتی ما در مورد ساکنان کوهکشان راه شیری.

حسین خاص‌مساجی

آرزوی عوسوس



از لبه اتاق زیرپشمی گلگه کردم و با دقت گوش خواباندم. در سرباز کمی آن طرف تر نشسته بودم و با هم عربی حرف می‌زدیم. اصغر که انگار روح درده بود، آهسته تالیب: «هالا چه فاکتی توی سرمون بریزیم؟»
گفتم: «تفسیر منه که مرفوتو گوش کردم جناب قطب نما، پشت به آفتاب! واقعا که لال کاشتی!»
گفتم: «فودمون چونم داش، بچه‌ها دارن از گر سنگی تلف می‌شن! صاف اوسریم توی بغل دشمن! کوفتشون بشه اینشالله!»
اصغر که دندان‌هایش از ترس به هم می‌خورد، گفت: «چه فکری؟»
گفتم: «همین‌جا باش. من می‌آم پایین.»
پیاده که شرم، با زور جلوی لرزش زانوهایم را گرفتم و با لال‌بازی از آن دو سرباز خواستم کمک کنند قوطی‌ها را بار کامیون کنیم. آن‌ها که به خاطر لال بودنم، دلشان را رهم آمره بود، بلند شدند و همین‌طور که به عربی کپ می‌زدند، بچه‌ها را بار زدند. هر وقت هم پییزی به من می‌گفتند، در حالی که از ترس داشتم سگته می‌کردم، سفیری دندان‌هایم را نشانشان می‌دادم که یعنی ممنونم از کمکتون...
فلاصه با هزار بر بستی، وقتی کله سهر خودمان را به نیروهای خودی رساندیم، اصغر هنوز دور خودش می‌پزدید تا ببیند «پشت به آفتاب» دقیقاً کدام طرف می‌شود!



کامیون را پر از بچه‌های کنسرو ماهی و لوبیا و مبرا کرده بودیم و باید با چراغ قلموش می‌رساندیم. به نیروهای خودی که دوروز خود غذا نداشتند، انقباض کردیم. از یکی از پاله‌ها می‌آفتاد، اصغر از چرت می‌پرید، هر بار که چرخ کامیون می‌بست، تا اینکه سر یک دوراهی یا آرنج زخمی به پهلویش را باز می‌کرد و باز که منطقه و مثل کف دست بلدی! بگو بروم و روی بایر بریزم!»
اصغر بدون آنکه سرش را بلند کند، خمیازه‌های کشید و گفت: «جناب عالی به آفتاب!»
گفتم: «توی این ظلمات شب آفتاب از کجا بیارم؟»
با این حرف من چرتش پاره شد. نیم نگاهی به دل تاریکی انداخت و گفت:
«هاج‌علی نوکر تم، چرا گیج‌بازی در می‌بازی داش؟ آگه صبح بود، آفتاب الان اون ور بود، پس ما باید از این ور بریزیم.»
فلاصه بعد از ساعتی خسته و کوفته رسیدیم پشت خاکریز. غیر از دو سه گله‌بان که تفنگ به دوش قرم می‌زدند، صدایی شنیده نمی‌شد. یکی از گله‌بان‌ها که در تاریکی چهره‌اش دیده نمی‌شد، با دست اشاره کرد باها را همان‌جا جلوی سنگینی بچه‌ها عرفمان را در آورده بود. برای اینکه سرما نغوریم، رفتیم توی اتاقک کامیون و زیر چادر برزنتی دراز کشیدیم تا صبح شود. تازه داشت خوابیم می‌گفت که اصغر با صدای خفادی دم گوشم گفت: «تو هم می‌شویی؟»
- پی رو می‌شوم؟ زده به سرت!؟
- خوب گوش کن!

سفره هفت سین

• علیرضا لبش
 • تصویرگر: حمید خلوتی



سامان:
 بچه‌ها ما امسال به جای سفره هفت سین، سفره هفت شین داریم.
محسن:
 سفره هفت شین چه شکلیه؟



سامان:
 شاری و شور و شیر و شعر و شربت و شیرینی و شیطنت.
فرهاد:
 قوبه دیکه از سبزه انداختن راحت شیرید.



سامان:
 ماما من می‌که سبزه برای محیط زیست فیلی بره. کلی گندم و حبوبات هدر می‌ره.
شهرام:
 آکه اینهور باشه، تو خودتم برای محیط زیست فیلی مقبری. خودتم هر روز کلی غذا توی شکمت می‌ریزی که هدر می‌ره.



مسعود:
 شلنگ و شلوار هم بزار وسط سفره هفت شینت.



امین:
 شلوار آستین کوتاه هم می‌تونی بزاری وسط سفره ات.



کیوان:
 شلغم و آش شله قلمکار م بر نیست.



کامران:
 بابای منم می‌که امسال ماهی قرمز نمی‌فریم. ماهی قرمز جزو فرهنگ ما نیست. باعث آسیب زدن به طبیعت هم می‌شه.



سعید:
 به باش ماهی شور بندازید توی تنگ آب. هم شین داره و هم بعد از عید می‌تونه به جای رودخونه بره به راست توی خندق بلا.



حمید:
 ماما من می‌که به جای کتاب حافظ، کوشی بزاریم سر سفره. به های فال حافظ هم فال تاروت بگیریم.



شهرام:
 فال شمع بهتره. هفت شینتون هم پور می‌شه.



فرهاد:
 بابای من می‌که سفره یه سین بندازیم. یه سین هم همون سفره است.



کامران:
 من که سفره هفت سین خودم رو درست می‌کنم. ساندویچ سوسیس، ساندویچ همبرگر، ساندویچ لالاس، هات‌داگ، سس مایونز، سس کاپس، ساندویچ دو نونه.



امین:
 باریکلا. اینکه سفره هفت سین نیست، سفره مرک و میره!



بابانوئل و عمو نوروز

• صاحب قدیمی

بابانوئل: SONY شما عمو نوروز هست؟
 عمو نوروز: آری پر نوبل؛ بنده عمو نوروزم و سالی یک روزم.
 بابانوئل: پس من و شما brothers هستم، اعم؟
 عمو نوروز: به گمانم آری، ما بزرگواران تنه سر ما باشیم، برادر جان، راستی شما

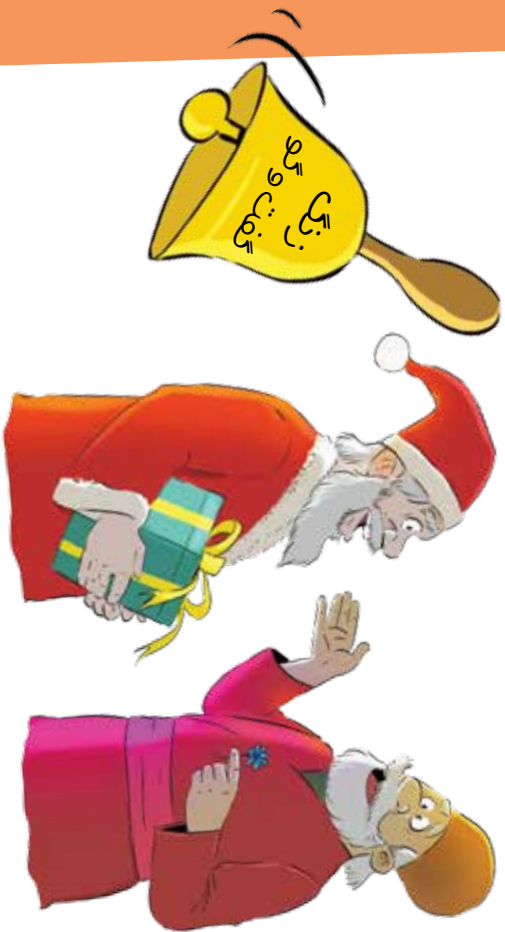
هرایایان را، از آنجا توبه می نمایم؟ چندی است که با افزایش قیمت مواهقه شده ایم و
 وسعتان نمی رسد برای تمام بچه ها هر به بفریم.
 بابانوئل: ما همیشه از بازار توبه کرد، توبی غیر از چین وارد کردی، قیمت تمام شده

از قیمت شروع شده اینجا از آن تر هستی.
 عمو نوروز: اما اگر هرابایی قایمی بفریم، کودکان قریبی ما که این روزها بزرگ شده اند و
 خود کودکان بزرگ را در زنده کنند؟ اگر ما که پدر و عموی آن ها هستیم، از آن ها بفریم، وای

به حال دیگران!
 بابانوئل: بر اووا من فکر کرد که به پسران و مادران سفارش دلا تا برای فرزندانشان
 اسباب بازی، بالکلیفیت، توپیر کبیر، ما فرید و به آن ها داد.

عمو نوروز: پیشنهاد پیشنهادی است، راستی، با اینکه سال ها اینجا نبودی، زبان فارسی را
 به خوبی صحبت می کنی.
 بابانوئل: قربانت بگرم من هم عاشق فارسی هستم، به قول خوابه شیراز: شکر شکن

شونر همه طوطیان هنرا زین قنبر پارسی که به بنگاله می رود.



بزرگ چینی



• مصطفی اراجی
 ماه پری، عمده فریدار چینیس
 توسعه بقشیره به بازار چینیس

هر دو سه ساعت، دوسه من می خورد
 قوب رکوردی زده در کار چینیس

کوله اش آکنده از این تفریه ست
 شانه او قم شده از بار چینیس

چهره اقمو و عیوشن فقط
 می شگفد لطفه دیدار چینیس

مرت فوش عالی و فوش روی اش
 سفت گره خورد به مقدار چینیس

قیام از احوال خوردن سافته
 رفته فرستاده به اسکار چینیس

ذائقه اش گام به گام از غذا
 دور تر افتاده به اصرار چینیس

خواستنه تاخواستنه سم خورد به
 «اگر بلامیره» تندبار چینیس

نم نمک از قلب زبان بسته اش
 سنگ نمک سافت نمکزار چینیس

رشر تشش نامتوازن شده
 شکل گلابی ست طرف دار چینیس

در اثر مهر ف بی مر و مهر
 ماه پری هم شده بیمار چینیس

یورش عیدانه

• روح انچه احمدی
• تصویرگر: مجید صاجری خزاد



راهنمای حل جدول راه دانش

در این جدول یک عبارت علمی گنجانده شده است. برای پیدا کردن آن، ابتدا باید جدول را مطابق شرحی که دارد حل کنید و پاسخ‌ها را حرف به حرف در خانه‌های شماره دار بنویسید. پس از تکمیل جدول، اگر حرف‌های آن را از ابتدا تا انتها پشت سر هم بخوانید، رمز جدول به دست می‌آید. برخی از حرف‌ها به تکرار مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا حل جدول برایتان آسان‌تر باشد.

برای آشنایی بیشتر با چگونگی حل جدول به این مثال توجه کنید.

مخترع برق (۱۲-۷-۲۳-۵۶-۳-۴۳)

پاسخ: ادیسون

بنابر این حرف‌های نام ادیسون به ترتیب در خانه‌های
۱-۱۲=۵، ۷-۲۳=س، ۳-۵۶=و، ۳=و، ۴۳=ن قرار می‌گیرند.



۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
۴۲	۴۱	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰	۴۹	۴۸	۴۷	۴۶	۴۵	۴۴	۴۳
۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷
۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱
۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵
۱۱۲	۱۱۱	۱۱۰	۱۰۹	۱۰۸	۱۰۷	۱۰۶	۱۰۵	۱۰۴	۱۰۳	۱۰۲	۱۰۱	۱۰۰	۹۹

شرح جدول:

- یکی از علوم طبیعی که به کاوش درباره جانداران می‌پردازد و بیوشیمی یکی از شاخه‌های آن است. (۷۱-۲۸-۶۸-۷۰-۶۲-۱۳-۴۲-۸۰-۸۳)
- شاخه‌ای از علم فیزیک که در آن برخی از خواص اجسام را که به علت تغییر دما متغیر می‌شوند، مورد مطالعه قرار می‌دهند. (۷-۱۴-۱۰۸-۱۰۴-۶-۴-۵-۱۲-۷۴-۸۷-۸۹)
- تنفس و زندگی ما انسان‌ها به این گاز وابسته است. (۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲)
- دریایی در مجاورت خلیج فارس. (۲۶-۵۹-۵۸-۲۷)
- شهر محل تولد امام حسن مجتبی (ع) و امام رضا (ع). (۹-۶۴-۵۰-۲۴-۲۲)
- دومین لایه بزرگ اتمسفر که گاز ازون در آن منطقه زیاد است. (۴۵-۴۴-۳۰-۲-۳-۳۴-۳۱-۳۲-۲۹-۱۸)
- لقب خاص و ویژه حضرت علی (علیه السلام). (۵۸-۵۹-۶۱-۷۸-۷۷-۱۰۵-۶۰-۶۳-۱۰۸-۱۱۱-۱۰۹)
- از رؤسای جمهوری آمریکا و مخالف برده‌داری که سرانجام ترور شد. (۵۳-۳۸-۳۹-۲۳-۴۱-۵۵-۵۹)
- وسيلة حرکت کشتی‌ها و قایق‌ها در قدیم. (۹-۱۰-۲۷-۹۳-۱۰۵-۶۹)
- از نشانه‌های ابتلا به بیماری دیابت که باید آن را جدی گرفت. (۱۰۳-۱۱۰-۹۴-۳۷-۲۱-۱۷-۲-۸۵-۳۹)
- سوره‌ای در قرآن مجید با ۲۲ آیه که تمامی آیات آن دارای لفظ الله است. (۷۹-۵۱-۴۹-۳۶-۱۰۵-۴۸)
- قهرمان جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۱۸. (۶۵-۲-۸۱-۵۴-۹۰-۷۳)
- بزرگ‌ترین سوره قرآن مجید. (۸۴-۷۵-۱۸-۴۷)
- نوعی دستگاه‌وشیبه‌ساز کمک آموزشی که برای آشنایی با ستارگان و سیارات در علم نجوم از آن استفاده می‌شود. (۸۸-۹۹-۵۹-۵۸-۳۳-۵۶-۷۹-۱۲)
- ماده اولیه تهیه رب که از چاشنی‌های غذایی است. (۱۹-۴۳-۵۷-۴۱-۱-۱۸-۳۳-۴۰-۲۵)
- خاص و مخصوص. (۸-۱۶-۱۵-۷۳)
- آغشته به دود. (۷۶-۸۲-۹۲-۹۱)
- نیرو؛ قدرت و توان. (۴۶-۵۲-۶۶)
- نام کوچک بکام، فوتبالیست معروف انگلستان. (۱۰۷-۱۰۶-۶۷-۲۰-۱۱۲)
- آخرین حرف الفبای انگلیسی. (۳۵-۱۱)

آدم‌های زیرخاکی

موزه‌ها آینه فرهنگ و تمدن یک ملت هستند و بازدید از آن‌ها به منزله مرور تاریخ است. در این بین، آشنایی با فرهنگ و رسوم اقوام گوناگون یک شهر یا کشور، همچون سیر در تاریخ و تماشای آنان از نزدیک است. موزه‌های مردم‌شناسی بهتر از هر فیلم و کتابی ما را با نحوه زندگی، پوشش، شغل‌ها و ابزارهای مورد استفاده در زندگی روزمره آن‌ها آشنایمی‌کند.

موزه مردم‌شناسی اردکان

موزه مردم‌شناسی اردکان اولین موزه تأسیس شده در اردکان و اولین موزه مردم‌شناسی و اختصاصی استان یزد است که با همت **علی سپهری**، محقق و پژوهشگر اردکانی افتتاح شد. این موزه گنجینه‌ای غنی و منحصر به فرد است که حدود ۴۰۰۰ شیء در آن قرار دارد و اکثر آن را مردم اردکان جمع‌آوری و یا از خانه‌های خود به موزه اهدا کرده‌اند. موزه مردم‌شناسی اردکان ۳ سالن دارد و بخش‌های گوناگون آن عبارت‌اند از: باستان‌شناسی؛ دیرینه‌شناسی؛ موزه کودک؛ مردم‌شناسی؛ جانورشناسی (انواع عقاب، هدهد، اره دم، مار، پلیکان، درنا و ...) و گیاه‌شناسی.



نشانی: اردکان، بلوار آیت‌الله خامنه‌ای، جنب حوزه علمیه
زمان بازدید: شنبه تا جمعه، از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر (بعد از ظهرها با هماهنگی با مسئول موزه)
تلفن: ۰۳۵-۲۲۲۲۰۰۳۰
هزینه: ۲۵۰۰ تومان - مدارس با هماهنگی قبلی ۱۰۰۰ تومان

خانه فرهنگ و هنر زرتشتیان - یزد

خانه فرهنگ و هنر زرتشتیان، معروف به «موزه مارکار»، بخشی از «مجموعه مارکار یزد» است که در زیرزمین آن قرار دارد. این موزه که نزدیک به آتشکده زرتشتیان یزد است یکی از تأثیرگذارترین اماکن در تاریخ معاصر یزد بوده و نقش بسزایی در آموزش و پرورش یزدی‌ها داشته است. با ورود به زیرزمین شگفت‌انگیز این مجموعه در اتاق‌های گوناگون با این موارد آشنا خواهید شد:

تاریخ دین زرتشتی و گوشه‌ای از آموزه‌های اشوزرتشت اسپنتمان؛

آیین‌ها و جشن‌های زرتشتی؛

پوشش‌های دینی و سنتی، آتشکده، عبادت و موبدان؛

خانه‌های زرتشتیان، درگذشتگان؛

زیارتگاه‌های زرتشتی.



نشانی: یزد، میدان مارکار، کوچه فرش مشهد، پرورشگاه مارکار
زمان بازدید: تمام روزهای هفته، صبح‌ها از ساعت ۹ تا ۱۳ و عصرها از ساعت ۱۶ تا ۲۰ (به‌جز جمعه عصرها)
تلفن: ۰۹۱۳۵۲۴۶۴۷۷ و ۰۳۵-۳۶۲۷۰۰۳۹
هزینه: ۴۰۰۰ تومان (مدارس ۲۰۰۰ تومان)

موزه حمام علی قلی آقا - اصفهان

حمام برای گذشتگان ما چیزی فراتر از محل شست‌وشو بود. مردمان آن زمان در حمام‌های عمومی، خویشان و دوستان را می‌دیدند و از وضعیت اجتماعی و سیاسی با خبر می‌شدند.

حمام‌ها محل بخشی از جشن‌های مرتبط با عروسی، زایمان‌ها و

حتی محل شست‌وشوی عزیزانشان هم پس از مرگ بود.

حمام علی‌قلی آقا از دو مجموعه با نام‌های حمام بزرگ و حمام کوچک تشکیل شده است. سربینه‌های (رخت-کن)، هشت گوش و مربع شکل، گرمخانه‌ها، خلوت، خزینه، لنگ‌شورخانه، تون (آتش‌خانه) و چال‌حوض (به منظور آب‌تنی) از شاخص‌ترین عناصر فضایی این حمام محسوب می‌شوند.



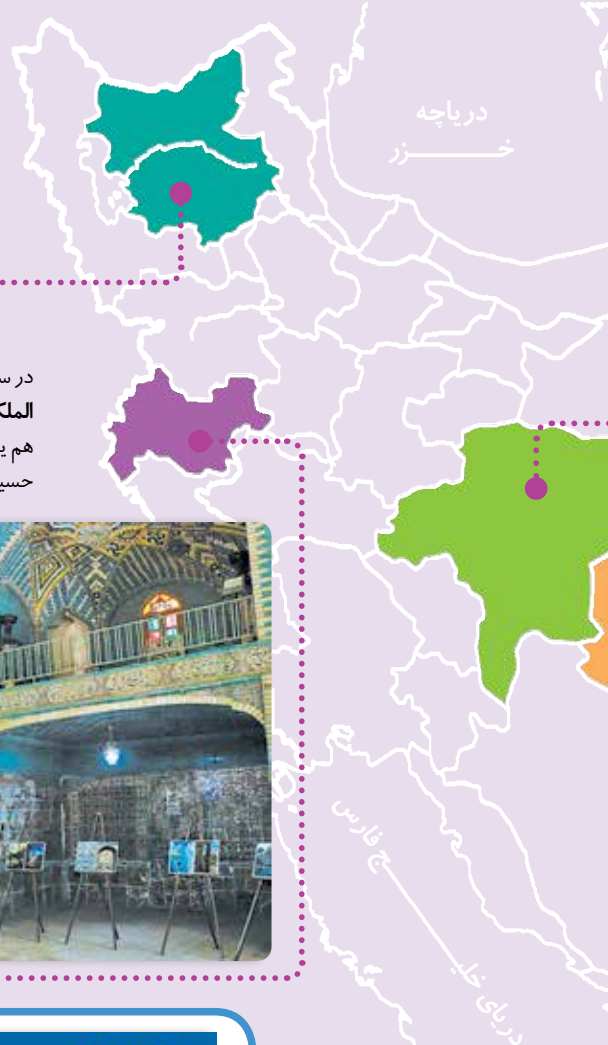
نشانی: اصفهان، خیابان مسجد سید، خیابان بیدآبادی، محله علی قلی آقا
زمان بازدید: شش ماهه اول سال، همه روزه از ساعت ۸:۳۰ تا ۱۸
شش ماهه دوم سال، همه روزه از ساعت ۱۷ تا ۸:۳۰
تلفن: ۰۳۱-۳۳۲۷۵۷۷۷
هزینه: ۲۰۰۰ تومان (مدارس ۱۰۰۰ تومان)



موزه قاجار یا خانه امیرنظام- تبریز

با هر گامی که در سالن‌های این موزه برمی‌داریم، در میان آثار تاریخی مربوط به دوره قاجار غرق می‌شویم. طوری که حتی با ضعیف‌ترین قوه تخیل هم می‌توان زندگی آن روزگار را متصور شد. موزه قاجار یا خانه امیرنظام یکی از جذاب‌ترین موزه‌های شهر تبریز است که در محل خانه امیرنظام گروسی (سیاستمدار، ادیب و خوش‌نویس دوره قاجار) ساخته شده است. تالارهای این موزه دو طبقه عبارت است از: تالار سکه، تالار بافته، تالار چینی، تالار فلزات، تالار موسیقی، تالار اسلحه و ...

نشانی: تبریز، خیابان ششگلان، جنب اداره صنعت، معدن و تجارت، جنب مقبره الشعرا
زمان بازدید: تمام‌روزهای هفته از ساعت ۹ تا ۱۸
تلفن: ۰۴۱۰۳۵۳۴۶۵۶۸
هزینه: ۲۵۰۰ تومان (دانش‌آموزان نیم‌بها به غیر از پنج‌شنبه و جمعه‌ها)



موزه مردم‌شناسی تکیه معاون‌الملک - کرمانشاه

در سراسر کشورمان تکیه‌های فراوانی وجود دارند که یکی از قدیمی‌ترین آن‌ها به نام «تکیه معاون‌الملک» در شهر کرمانشاه واقع است؛ تکیه‌ای که از آن به عنوان بزرگ‌ترین تکیه مینیاتوری جهان هم یاد می‌شود و به لحاظ معماری و کاشی کاری فوق‌العاده زیبایش در جهان بی‌همتاست. حسین خان معینی (معین‌الرعیایا)، معروف به معاون‌الملک، آن را در سال ۱۳۲۰ بنا کرد. این تکیه

از سه بخش حسینی، عباسیه و زینبیه تشکیل شده است و در اصل محلی برای عزاداری و رفع اختلافات قومی-محلی مردم کرمانشاه بوده است. در طبقه بالایی عمارت عباسیه موزه پوشاک، زیورآلات و موزه مردم‌شناسی استان کرمانشاه وجود دارد.



نشانی: کرمانشاه، میدان جلیلی، محله آبشوران، خیابان شهید حداد عادل
زمان بازدید: همه روزه از ساعت ۸ تا ۱۹
تلفن: ۰۹۱۸۵۶۱۰۵۸۴
هزینه: ۲۵۰۰ تومان (مدارس ۱۵۰۰ تومان)



توضیحات بیشتر:

راستش گفتنی‌ها زیاد بود و در دو صفحه مجله جا نمی‌شد. برای همین توضیحات بیشتر را در یک فایل مفصل گذاشته‌ایم که می‌توانید با اسکن این کد دانلود کنید:



پرنده‌ها بهشت

تالاب کجاست؟

به باتلاق‌ها، لجنزارها و آب‌های طبیعی و مصنوعی، اعم از دائمی یا موقت که آب‌های شور یا شیرین یا تلخ در آن‌ها به صورت راكد یا جاری باشد، و همچنین آبگیرهای دریایی که عمق آن‌ها در پایین‌ترین حد جزر از شش متر تجاوز نکند، تالاب می‌گویند.

نقش و اهمیت تالاب‌ها در چیست؟

بعضی‌ها فکر می‌کنند، وجود تالاب چیزی جز آبگیر و محل زندگی حشرات نیست. بهتر است آن را از بین ببرند و از فضایش برای گسترش زمین‌های کشاورزی استفاده کنند. یا آلاینده‌های شیمیایی و فیزیکی را از سطح مزرعه‌ها و شهرها و از کارخانه‌ها جمع‌آوری کنند و به تالاب‌ها بریزند. اما تالاب‌ها فضایی غیر قابل جایگزین در طبیعت هستند که از بین رفتنشان، آسیب‌هایی جدی به محیط زیست و به زندگی انسان می‌زند.

مثلاً تالاب‌ها نقش مهمی در جلوگیری از تولید ریزگردها دارند. آن‌ها می‌توانند با به تله انداختن گرد و غبار و بالا بردن میزان رطوبت، از بروز گرد و غبار جلوگیری کنند. بنابراین با از بین رفتن تالاب، نه تنها دیگر مانعی برای ایجاد گرد و غبار وجود نخواهد داشت، بلکه خود آنجا به یک منبع تولید کننده ریزگرد تبدیل می‌شود.

تالاب‌ها دارای پوشش گیاهی و جانوری مخصوص به خود هستند و علاوه بر زیستگاه جانداران و کمک به بقای نسل آن‌ها، به عنوان چشم اندازی منحصر به فرد در طبیعت به شمار می‌روند. همین منظره زیبا می‌تواند جلب گردشگران داخلی و خارجی و افزایش رونق اقتصادی جوامع محلی را به همراه داشته باشد. همچنین زیستگاه و منبع تغذیه برای گونه‌های حیات وحش منطقه و در جایگاه «زیستگاه میانگذر»، در مسیر مهاجرت پرنده‌گان مهاجر به حساب بیاید. تولید غذا، همچون برنج، به عنوان یک محصول تالابی و پرورش آبزیان از دیگر مزیت‌های تالاب‌هاست. با از بین رفتن تالاب‌ها تمامی مزیت‌های فوق از بین می‌روند و نابود می‌شوند. لذت دیدن منظره‌های شگرف، گیاهان و جانوران گوناگون، شنای آبزیان و پرنده‌گان، همه و همه را از دست می‌دهیم. دیگر نه خبری از پرنده‌گان مهاجر هست و نه منبعی برای تغذیه سایر جانداران، نه گردشگری جذب آن می‌شود و نه اقتصاد منطقه رونق می‌یابد.

عوامل اهمیت تالاب‌ها

- جلوگیری از تولید ریزگردها،
- جذب گردشگر به دلیل داشتن تنوع بسیار زیاد و گوناگون پوشش گیاهی و جانوری مخصوص خود و دارا بودن چشم انداز زیبای طبیعی؛
- مسیر مهاجرت پرنده‌گان (زیستگاه میانگذر)؛
- محل تولد و زندگی آبزیان و گیاهان خاص خود؛
- منبع تولید غذا برای انسان؛
- زیستگاه و منبع تغذیه برای انواع گونه‌های حیات وحش منطقه؛
- رونق اقتصاد جوامع محلی.



در جهان ۴۲ نوع تالاب وجود دارد
که ایران همه انواع آن را به جز یک
نوع داراست!



■ در استان خوزستان، جنوب شهر شادگان، تالاب «شادگان» قرار گرفته است که به دلیل داشتن آب شور و آب شیرین به طور هم‌زمان، تنوع زیستی بی‌مثالی دارد.



■ تالاب «انزلی»، در استان گیلان و در جنوب غرب سواحل دریای خزر، مقصد پرندگان مهاجر و محل رویش گل لاله مردابی است و به دلیل شرایط منحصر به فرد اقلیمی، تنوع زیستی بالایی دارد.



■ تالاب «لیپار» صورتی رنگ است که این رنگ را از باکتری‌ها و پلانکتون‌های گیاهی داخلش می‌گیرد. لیپار در استان سیستان و بلوچستان و در مسیر جاده ساحلی چابهار به گوادر قرار دارد



■ تالاب «زریبار» (زریوار) با چشم انداز سرسبز و بسیار زیبای اطراف خود، واقع در استان کردستان، شهرستان مریوان، یکی از بزرگ‌ترین دریاچه‌های آب شیرین ایران و دارای امکان قایق‌رانی و ماهی‌گیری است.



■ تالاب «میانکاله» در استان مازندران، شهرستان بهشهر، منطقه حفاظت شده‌ای است که به دلیل پذیرش تنوع بالایی از پرندگان آبی و خشکی، به «بهشت پرندگان ایران» معروف است. از انواع پرندگان این منطقه می‌توان به فلامینگو، پلیکان، انواع قو، اردک و غاز، عقاب دریایی دم سفید و قرقاول خزری اشاره کرد.

همه چیز در خدمت هوش مصنوعی

«هوش مصنوعی» شاخه‌ای از علوم رایانه و هدف آن خلق ماشین‌های هوشمندی است که مانند انسان فکر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند. این ماشین‌ها، داده‌ها را جمع‌آوری می‌کنند و با یادگیری و ایجاد شبکه پیچیده و چند لایه، می‌توانند رفتارهای مناسبی در شرایط مختلف انجام دهند و مسائل نیازمند به تفکر را حل کنند.

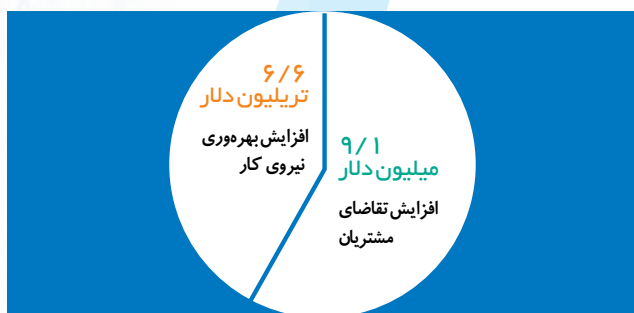
۱۹۵۶ جان مک کارتی عبارت «هوش مصنوعی» را ابداع کرد.

۱۹۹۷ رایانه «IBM Deep Blue»، گری کاسپاروف، شطرنج‌باز معروف روس را شکست داد.

۲۰۱۱ رایانه واتسون شرکت IBM، در مسابقه تلویزیونی «چتو پاردی»، بازیکنان انسانی را شکست داد. در این مسابقه باید برای یک جواب مشخص، سؤال طراحی کرد و از دیگر رقبا پرسید.

۲۰۱۶ رایانه Alpha GO شرکت گوگل، لی سدول، استاد بازی «GO» را شکست داد.

تا سال ۲۰۳۰، هوش مصنوعی ۱۵/۷ هزار میلیارد دلار به اقتصاد جهان می‌افزاید.



۱۵/۷ هزار میلیارد دلار، یعنی چقدر؟



۱۸۶ برابر
ثروت بیل گیتس

۴۱۳۲ برابر
هزینه ساخت مرکز تجارت جهانی



۱۳ برابر
درآمد استرالیا

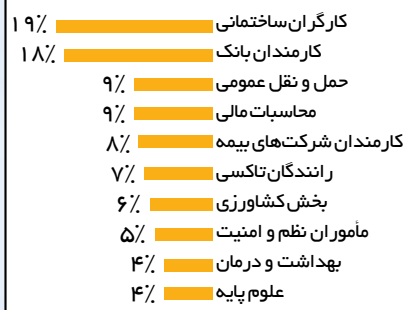
۱۹ برابر
ارزش اپل



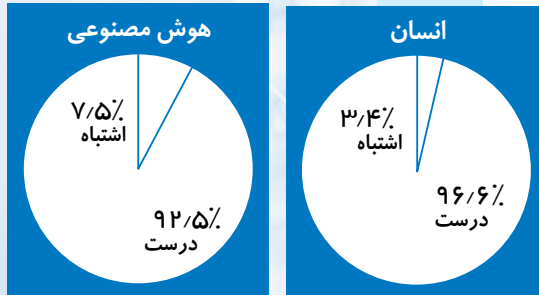


به طور متوسط، هر ماشین هوشمند به اندازه ۵/۶ انسان کار می‌کند.

هوش مصنوعی تا سال ۲۰۲۰، تقریباً چند درصد از شاغلان هر حرفه‌ای را بی‌کار می‌کند؟



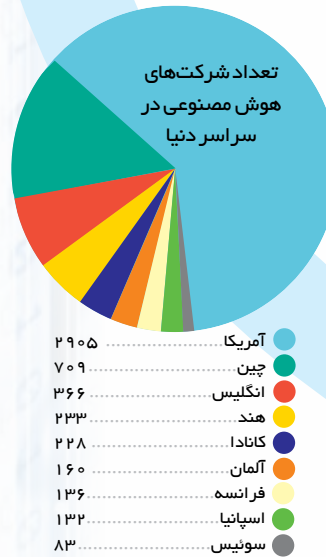
میزان دقت در تشخیص سرطان



حجم سرمایه‌داریاتی شرکت‌های هوش مصنوعی بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۲ (دلار)

۱۷ میلیارد	آمریکا
۲/۶ میلیارد	چین
۸۰۰ میلیون	انگلیس
۶۴۰ میلیون	کانادا
۶۳۹ میلیون	آلمان
۳۰۰ میلیون	ژاپن
۲۸۰ میلیون	فرانسه
۲۵۰ میلیون	اسپانیا
۲۱۰ میلیون	سوئیس

تعداد شرکت‌های هوش مصنوعی در سراسر دنیا



لیوان سرد و گرم چشیده

در آخرین ماه فصل زمستان می‌خواهیم با دو آزمایش جذاب شاهد نبرد سرما و گرما باشیم و ببینیم که وقتی سرما و گرما با هم روبه‌رو می‌شوند، چه پدیده‌های شگفت‌انگیزی رخ می‌دهند.

مواد لازم:

- ▶ چهار عدد لیوان
- ▶ دو نوع رنگ خوراکی ▶ یک قاشق
- ▶ آب گرم و آب سرد ▶ دو عدد تلق کوچک



مراحل آزمایش:



در دو لیوان اول آب سرد و در دو لیوان بعدی آب گرم بریزید تا کاملاً پر شوند. (دقت کنید که آب نباید آنقدر گرم باشد که دست شما را بسوزاند!)



در آب‌های سرد رنگ خوراکی آبی و در آب‌های گرم رنگ خوراکی قرمز بریزید. (انتخاب رنگ‌ها بسته به سلیقه شماست.)



روی یکی از لیوان‌های آب سرد و یکی از لیوان‌های آب گرم یک برگ تلق کوچک قرار دهید.



سندوق سؤالات:

- به نظر شما چرا در یک حالت آب دو لیوان با هم مخلوط می شود، اما در حالت دیگر مخلوط نمی شود؟
- چرا وقتی دست خود را از زیر تعلق برداشتید، آب از داخل لیوان وارونه به بیرون ریخته نشد؟
- با توجه به نتیجه آزمایش بالا، تحقیق کنید که بادهای چگونه شکل می گیرند؟

■ لیوان آب گرمی را که روی دهانه آن تعلق گذاشته‌اید، بردارید و در حالی که کف دست را روی تعلق قرار داده‌اید، آن را وارونه کنید.

■ به آرامی کف دست خود را از زیر تعلق بردارید. می‌بینید که تعلق به دهانه لیوان چسبیده است و آب داخل لیوان نمی‌ریزد!
(به نظر شما چرا این اتفاق می‌افتد؟)

■ لیوان آب گرم را روی لیوان آب سرد بدون تعلق قرار دهید و مجدداً مراحل بالا را برای لیوان آب سرد تعلق‌دار انجام دهید.

مسابقه ویژه

راهی پیدا کنید تا بتوانید دو آب هم دما (با رنگ‌های متفاوت) را روی هم قرار دهید؛ بدون اینکه با هم مخلوط شوند. از مراحل آزمایش خود فیلم کوتاهی (یک دقیقه‌ای) تهیه کنید و از طریق شبکه‌های اجتماعی به شماره ۰۹۰۳۳۶۷۷۹۹۹۹ برای ما بفرستید. ما هر ماه به برترین و خلاقانه‌ترین ایده‌ها جایزه می‌دهیم.

جادوی سرد

تا اینجا دیدیم که اختلاف دمای مواد می‌تواند شگفتی‌ساز باشد، اما به نظر شما اگر یکی از سردترین مواد دنیا را روی آب جوش بریزیم، چه اتفاقی می‌افتد؟! برای دیدن نتیجه این اتفاق شگفت‌انگیز پیشنهاد می‌کنم که حتماً فیلم آزمایش «جادوی سرد» را ببینید.

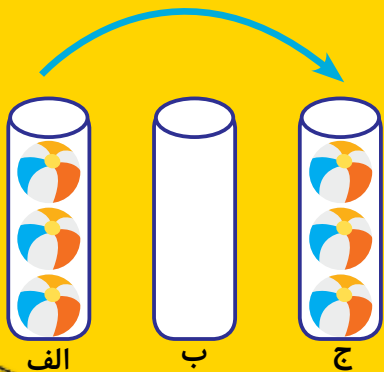


برای مشاهده این فیلم، می‌توانید کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان، مانند «QR Code Reader» یا «QR Code Scanner» استفاده کنید.

نرخش ذهن

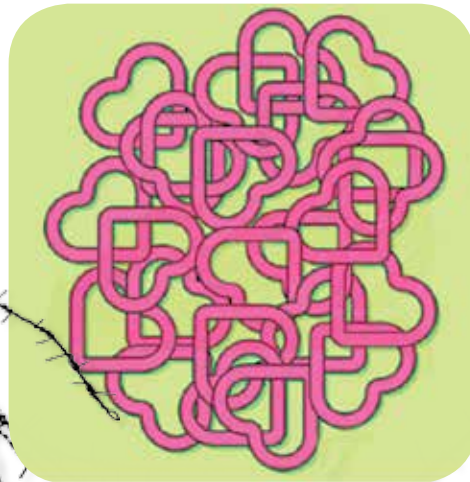
نیروامانی

برای انتقال توپ‌ها از لوله الف به لوله ج به همان ترتیب که توپ‌ها قرار دارند، چند حرکت باید انجام دهید و آن‌ها کدام‌ها هستند؟ توپ‌ها را ۱، ۲ و ۳ و لوله‌ها را الف، ب و ج نام‌گذاری کنید.



۲

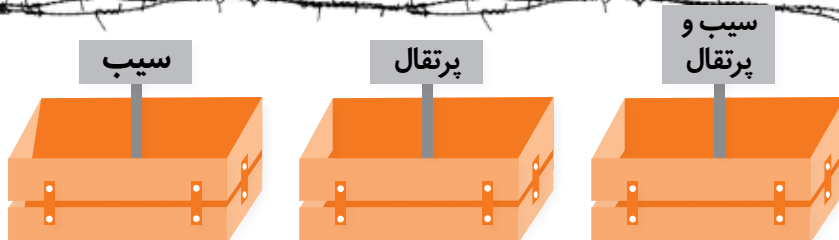
۴ جفت قلب در این تصویر می‌بینید که در هم تنیده شده‌اند، آن‌ها را پیدا کنید؟



۱

من یک عدد سه رقمی هستم. دهگان من پنج تا بیشتر از یکان من و صدگان من هشت تا کمتر از دهگان من است. من کدام عدد هستم؟

۳



سه صندوقچه میوه داریم. برچسب‌های روی صندوقچه‌ها اشتباهی چسبانده شده‌اند. روی یکی از آن‌ها سیب، دیگری پرتقال و سومی سیب و پرتقال نوشته شده است. آیا می‌توانید با برداشتن میوه‌ای از داخل یکی از صندوقچه‌ها، برچسب درست آن را حدس بزنید؟ کدام صندوقچه را انتخاب می‌کنید؟

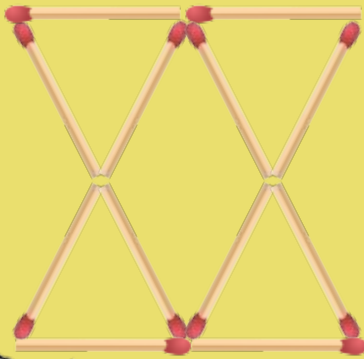
معما
به معما
پاسخ دهید و
جایزه بگیرید

۱۴

در شکل زیر با توجه به رابطه اعداد حدس بزنید چه عددی باید جای علامت سؤال نوشته شود؟

$\left. \begin{matrix} ۳ \\ ۲ \end{matrix} \right\} ۳$	$\left. \begin{matrix} ۵ \\ ۶ \end{matrix} \right\} ۴$	$\left. \begin{matrix} ۴ \\ ۳ \end{matrix} \right\} ۴$	$\left. \begin{matrix} ۴ \\ ۴ \end{matrix} \right\} ۴$
$\left. \begin{matrix} ۳ \\ ۲ \end{matrix} \right\} ۸$	$\left. \begin{matrix} ۶ \\ ۵ \end{matrix} \right\} ۵$	$\left. \begin{matrix} ۳ \\ ۲ \end{matrix} \right\} ۵$	$\left. \begin{matrix} ۷ \\ ? \end{matrix} \right\} ۵$

با حرکت دادن ۴ عدد از چوب کبریت‌ها که طرح دو ساعت شنی را کنار هم نشان می‌دهد، ۶ مثلث تشکیل دهید.



۱۵

در این شکل به جای علامت سؤال چه عددی را باید بنویسیم؟

۱۶

جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید.

	۴	۳	۲			
	۵	۳	۵	۱	۱	
۶	۱	۲	۸	۳	۳	۱
	۷	۲	۸	۴	۳	
	۹	?	۳			

۱۷

دو ساعت شنی داریم. یکی از آن‌ها ۷ دقیقه و دیگری ۱۱ دقیقه را مشخص می‌کند. برای اندازه‌گیری زمان ۱۵ دقیقه می‌خواهید با کسی تماس بگیرید؛ چگونه می‌توانید با این دو ساعت شنی زمان مورد نظر را محاسبه کنید؟

۱۸

این اسفند و آخر سال و سرشلوغی‌ها و هیجان شب عید، مبارک دل همتون باشه. در پایان سال ۹۷، پاتوق را به شدت غافلگیر کردید. برای همین من از بخش صحبت خودم کم می‌کنم و توی این شماره به شکلی «متفاوت و ویژه» از آثار افراد بیشتری استفاده می‌کنیم و به ناچار برای هر عزیز در حد سه چهار خط بیشتر فضا نداریم. الهی که تعطیلات خوب و بهار ویژه‌ای در انتظار تک تک اهالی پاتوق باشد، آمین ...

نوید صنعتی، ۱۵ ساله از شهرستان ملارد چند متن ادبی پست کرده‌اند که در بخشی از آن‌ها آمده است: «ما در زندگی روزهای رنگی رنگی را تجربه می‌کنیم و گاهی روزهایمان رارنگین کمانی و گاهی سیاه و سفید می‌بینیم. اما مهم‌تر از همه فکر ماست که رنگ‌های زندگی‌مان را می‌آفریند...»

آقا محمد، اول از همه خیلی خیلی ویژه از شما ممنون هستم که متن‌های زیادی را با دست خط زیبای خودت برای ما ارسال کرده‌ای و اینکه به مجله رشد توجه خاصی داشته‌ای نشان از محبت شماست. دیگر آنکه آرزو می‌کنم این پشتکار و تلاش شما در نویسندگی با قدرت بیشتری برقرار بماند.

سبحان حسن پور، پایه نهم از تهران، داستان کوتاهی برای ما فرستاده‌اند که در آن، دانش آموزان فردای بازگشت از اردوی اصفهان، امتحان علوم مهمی دارند و راه بازگشت را در اضطراب آزمون سپری می‌کنند. اما روز امتحان، به طرز شگفت‌انگیزی کلمه «امتحان» از ذهن دبیر علوم پاک شده است و اصلاً با مفهوم امتحان آشنا نیست و ادامه ماجرا ...

آقا سبحان، داستان شما که البته رنگ و بوی خاطره هم دارد، به سبب فضا سازی و اینکه به استرس‌های آزمون به خوبی پرداخته، بسیار زیبا و دوست‌داشتنی است. کتاب‌های طنز آمیز کارتان هم متناسب و بجاست. امیدوارم باز هم از شما داستان‌های بیشتری بخوانم.

آرمین بیگدلی، پایه نهم از تهران متنی انتقادی برای ما ارسال کرده‌اند که در بخشی از آن آمده است: «ای کاش مردم اهواز به جای بی‌آبی تابستان و بی‌هوایی زمستان، می‌توانستند همه سال از نعمت آب و هوای سالم بهره‌مند شوند، و یا ای کاش مردم اصفهان، زاینده رودشان همیشه پر آب و شهرشان سرسبز بماند و ای کاش ...»

آقا آرمین، اینکه شما به عنوان یک نوجوان فهمیده، نگران مسائل و مشکلات مردم شهرهای متفاوت کشور هستی، نشان دهنده درک و دغدغه‌مندی شماست. مهم‌تر اینکه با قلم و نوشتن، نگرانی‌هایت را با هم سن و سال‌هایت در میان می‌گذاری. همچنان موفق بمانی.

نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:

- سورین محرابی از قزوین
- سیده فهیمه میدانشاهی پایه هشتم از شهر مشهد
- فاطمه طهماسبی ۱۴ ساله از قزوین
- امین محجل والا پایه هشتم از تبریز
- علیرضا و ترنم خلجی پایه هشتم از شهرستان خدابنده
- علیرضا جعفر پور پایه نهم از شهر تهران

هم پاتوقی‌ها سلام

✱ **پرستو کلوانی**، از کرج: «گزارش شما خیلی کامل و عالی بود! به گزارشتون نمره پنج میدم! بی شک شما بهترین هستین.»
پرستو خانم ممنون از این همه تحسین و تعریف شما. اما گزارش کدام شماره مجله دقیقاً؟! کاش هم پایه تحصیلی و هم جزئیات بیشتری برای ما می‌نوشتید.

✱ **نرگس عبدی**، پایه هشتم از شهر مقدس مشهد: «اگر بشود، قسمتی را بگذارید که بچه‌ها کتاب‌هایی را که خوانده‌اند به بچه‌های دیگری که این مجله را می‌خوانند، معرفی کنند.»
نرگس خانم، ممنون از ایده بکر و ناب شما. خودت اولین نفر، دست به کار شو همین حالا، ما چایش می‌کنیم.

■ **تای نور قلی نژاد**، پایه هشتم از شهر تهران، مطلبی با عنوان «چشم» برای ما ارسال کرده‌اند که در بخشی از آن آمده است: «چشم یعنی آرامش. سفیدی چشم به معنای صلح است. رنگ چشم به معنای شیطنت و هیجان است و سیاهی چشم به معنای غم و آرامش است.»
آقا تای نور، نوع نگاه متفاوت شما به موضوع «چشم» بسیار ارزشمند و درخور تحسین است. اینکه از زاویه دید خلاقانه‌ای به این عضو بدن پرداخته‌ای، نشان از قلم توانمند شما دارد. امیدوارم این قلم همچنان قوی و پرتوان بماند.

■ **خانم سمیه جمالی**، پایه هشتم از دیواند روستای جابان، متن کوتاهی با موضوع مادر برای ما ارسال کرده‌اند که بخشی از آن را می‌خوانیم: «سرم را نه ظلم می‌تواند خم کند، نه ترس و مرگ، سرم فقط برای بوسیدن دست‌های تو خم می‌شود مادر عزیزم. تو که از راحتی و آسایش خود بریدی و آن را برای بزرگ کردن من خرج کردی...»
سمیه خانم، انتخاب موضوع مادر به دلیل اهمیت ویژه‌ای که دارد، انتخاب بجایی است و نشان از قدرشناسی و محبت شما دارد. اما موضوع‌های مهم این اشکال را دارند که ممکن است ما را اسیر متنی تکراری و شعاری کنند. امیدوارم باز هم از شما بخوانم.

■ **تارا حسن آبادی**، پایه هفتم از کرج، متن کوتاهی برای ما ارسال کرده‌اند که بخشی از آن را می‌خوانیم: «در کوچه باغ‌های پاییز آنجا که جاده‌ای با شیبی ملایم به دیواره‌ی کوتاه منتهی می‌شود و در ختان با برگ‌هایی از جنس پاییز حاشیه آن را پوشانده‌اند قدم می‌گذارم و...»

تارا خانم، در آستانه بهار طبیعت، خواندن متن پاییزی شما خالی از لطف نبود. توصیف‌های شما نشان می‌دهند اهل مطالعه هستی و کتاب‌های خوبی را خوانده‌ای که در آن‌ها از توصیف‌های زیادی استفاده شده است. امیدوارم موفق بمانی.

✱ **الهام فصیحی**، پایه نهم از آذرشهر: «مطالبتون خیلی خوب و خواندنی هستند. مخصوصاً بخش‌های ضد زنگ، رسم زندگی، راه سبز و گزارش شماره مهر ماه مجله.»
الهام خانم، ممنون از اینکه همه مطالب مجله خودتان را پیگیری می‌کنید. اما کاش شما که خواننده حرفه‌ای مجله ما هستید، کمی هم به ایرادها و کمبودها اشاره کنید تا بهتر از همیشه باشیم.

✱ **سونیا خدروی**، پایه هفتم: «می‌خواستم برای قسمت‌های هم پاتوقی‌ها، ضد زنگ، زنگ فناوری و خصوصاً قسمت ده تایی‌ها، از تون تشکر و خواهش کنم که برای جدول هم پاسخ نامه بگذارید.»
سونیا خانم، پاتوق به نمایندگی از همه صفحه‌هایی که اشاره کردید، از تشکر شما، اعلام خوش حالی و سپاس می‌کند. در مورد پاسخ جدول هم چشم، در دست بررسی قرار گرفت.



راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی nojavan@roshdmag.ir
و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
 برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید.
 از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمند هستیم.

آخ جون، بادمجون

بادمجان از صیفی‌هایی است که به دلیل پخت سریع و آسان، مزه خوب، همیشه در دسترس بودن، ارزان بودن و تنوع غذایی زیاد، طرفداران زیادی دارد. مهم‌ترین خاصیت آن کم کالری بودن است و به دلیل داشتن آهن، برای رفع کم خونی مناسب است. به علاوه فیبر زیادی دارد و برای معده مفید است.

چون حاوی مقدار زیادی آب است، برای شادابی پوست بسیار عالی و برای قلب هم مفید است. همچنین دارای ویتامین گروه‌های A، B، C، و مواد معدنی گوناگون، از جمله کلسیم، گوگرد، مس، منیزیم، پتاسیم و آهن است.

مواد لازم برای تهیه

انواع غذاها با بادمجان:

- گوشت چرخ کرده ۶۰۰ گرم؛
- آرد سوخاری دو قاشق؛
- پیاز متوسط رنده شده یک عدد؛
- فلفل دلمه‌ای رنده شده دو قاشق؛
- سیر رنده شده دو حبه؛
- بادمجان قلمی و کشیده شش تا هفت عدد؛
- پنیر پیتزا، پنیر ورقه ای زرد رنگ گودا، گوجه گیلاسی،
- خلال دندان و روغن برای سرخ کردن به مقدار لازم.
- نمک، فلفل و ادویه مخصوص گوشت به مقدار لازم.



طرز تهیه انواع غذاهای خوش مزه با بادمجان

گراتن بادمجان

رول‌های بادمجان را که در بالا تهیه شده‌اند، در ظرف پیرکس کنار هم می‌چینیم روی آن‌ها پنیر پیتزا می‌ریزیم. ظرف را به مدت ۱۰ دقیقه درون فر قرار می‌دهیم تا گراتن بادمجان گریل و آماده خوردن شود.

دست بیج بادمجان

دو ورق بادمجان سرخ شده را به صورت + قرار می‌دهیم. یک عدد کوفته قلقلی سرخ شده را وسط آن می‌گذاریم و یکی در میان ورق‌های بادمجان را تا می‌کنیم و روی کوفته قلقلی قرار می‌دهیم. در آخر یک عدد خلال دندان در آن فرو می‌بریم تا ورق‌ها باز نشوند. سپس آن‌ها را درون سینی می‌چینیم و قبل از مصرف برای زیبایی روی هر خلال یک گوجه گیلانی می‌گذاریم.

خوراک بادمجان

رول‌های بادمجان را که در بالا تهیه شده‌اند، درون ظرفی کنار هم می‌چینیم و روی آن‌ها سس مخصوص می‌ریزیم. در ظرف را می‌گذاریم و آن را به مدت ۱۰ دقیقه روی شعله ملایم حرارت می‌دهیم تا سس به خورد بادمجان برود و غذا آماده خوردن شود.

برای تهیه سس بادمجان، پیاز متوسط رنده شده‌ای را سرخ می‌کنیم. یک قاشق رب گوجه فرنگی، یک عدد فلفل دلمه‌ای رنده شده و به اندازه کافی نمک و فلفل را به آن اضافه می‌کنیم. مواد را تفت می‌دهیم و چهار عدد گوجه فرنگی متوسط را با گوشت کوب برقی یا رنده له و به آن اضافه می‌کنیم. این مواد را پنج دقیقه روی حرارت متوسط می‌گذاریم تا سس آماده شود.

بادمجان را بدون کندن پوست به صورت نوارهای باریک ۵ میل برش می‌زنیم (پوست بادمجان خاصیت دارد و قابل خوردن است).

نوارهای بادمجان را حداقل به مدت نیم ساعت درون آب نمک می‌گذاریم. سپس آبکشی و با دستمال آشپزخانه خشک می‌کنیم.

بادمجان‌های خشک شده را تا حد طلایی شدن سرخ می‌کنیم و بعد آن را روی دستمال مخصوص قرار می‌دهیم تا روغن اضافه آن کشیده شود.

روی بادمجان‌ها یک کیسه فریزر قرار می‌دهیم تا بادمجان‌ها نرم باقی بمانند.

گوشت چرخ کرده، آرد سوخاری، فلفل دلمه‌ای رنده شده، پیاز و سیر رنده شده و ادویه‌ها را مخلوط می‌کنیم و ورز می‌دهیم تا مواد با هم خوب مخلوط شوند؛

از مواد آماده شده به اندازه یک گردو بر می‌داریم، کف دست به صورت قلقلی درمی‌آوریم و داخل روغن سرخ می‌کنیم.

تا آخر خط

وقتی صحبت از محل ورزش می‌کنیم، معمولاً همه به یاد ورزشگاهی با زمینی پوشیده از چمن می‌افتیم یا یک سالن که ورزش‌های متفاوت در آن برگزار می‌شوند. اما برای انجام ورزش، حتماً لازم نیست به چنین مکان‌های ورزشی برویم. یکی از بهترین محل‌های ورزش «جاده» است. بلکه همین خیابان‌هایی که هر روز در آن‌ها قدم می‌زنیم یا شاید با ماشین از آن‌ها عبور می‌کنیم..

امکانات مورد نیاز

اگر خواستید در خیابان و جاده بدوید، مواظب باشید که در جاهای شلوغ و پرتراфик تمرین نکنید. جاده‌ای که در آن تمرین می‌کنید، نباید سراسیمبی یا سرازیری تند داشته باشد؛ هر چه مسطح‌تر، بهتر! کفش کتانی‌تان هم هر قدر سبک‌تر باشد بهتر است. همچنین باید قسمت کف آن ضخیم باشد تا هنگام حرکت کردن، به کف پای شما ضربه وارد نشود. اگر می‌خواهید پیاده روی کنید، حتماً حواستان باشد که مبادا حتی برای یک قدم هم جهش کنید. در مسابقه پیاده روی، اگر فقط یک بار هر دو پای شما به طور هم‌زمان از زمین بلند شود، از مسابقه اخراج می‌شوید و زحمت‌هایتان بر باد می‌رود!

رقابت‌های مخصوص در جاده و خیابان

مسابقه‌هایی که در خیابان‌ها برگزار می‌شوند، مخصوص مردان و زنانی هستند که با اراده بالایی خود، می‌توانند مسیرهای طولانی را طی کنند. اگر دوندۀ باشید، باید ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر را یک نفس بدوید تا یک مسابقه «دوی ماراتن» را به پایان برسانید. اما دو مسابقه دیگر هم در جاده و خیابان برگزار می‌شوند که دویدن نیستند، گرچه بین ماده‌های دوومیدانی قرار می‌گیرند. یعنی مسابقه‌های پیاده روی که در مسافت‌های ۲۰ کیلومتر و ۵۰ کیلومتر برگزار می‌شوند.

یک زندگی جدید

امیل زاتوپک، یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان دوومیدانی می‌گوید: «اگر می‌خواهی بدوی، فقط یک کیلومتر بدو، اما اگر می‌خواهی زندگی تازه‌ای را تجربه کنی، یک ماراتن بدو!» اگر روزی تمرین سخت انجام دادید، حتماً به این جمله فکر کنید. قطعاً متوجه منظور این قهرمان می‌شوید!



فرق پیاده روی و دویدن

تا حالا فکر کرده‌اید که پیاده روی و دویدن چه فرقی با هم دارند؟ بهتر است یک بار اندکی بدوید و بعد به همان اندازه پیاده روی کنید. اگر متوجه تفاوت اصلی این دو مسابقه نشدید، باز هم امتحان کنید. حتماً بعد از چند بار می‌فهمید که هنگام دویدن، شما مرتباً جهش می‌کنید و هنگام جهش، هر دو پای شما به صورت هم‌زمان از زمین بلند می‌شود. اما در پیاده‌روی این طور نیست و همیشه یک پای شما روی زمین است و پای دیگر در حال حرکت. همین موضوع ساده، قانون اصلی پیاده‌روی است و تفاوت آن با دویدن.

چرا این تمرین‌ها برای ما لازم‌اند؟

● هر چقدر تحرک شما بیشتر باشد، بخشی از مغزتان که مربوط به حافظه و یادآوری مسائل است بزرگ‌تر می‌ماند. اما اگر زندگی بدون تحرکی را در پیش بگیرید، این بخش مغز شما کوچک می‌شود. به همین خاطر است که انسان‌ها در پیری معمولاً خیلی چیزها را به یاد نمی‌آورند، زیرا مغزشان در اثر کم تحرکی ناشی از پیری کوچک شده است.

● تمرین‌های پیاده روی و دویدن مواد غذایی و اکسیژن بیشتری را به سلول‌ها

می‌رساند. همین موضوع سبب می‌شود که اعصاب بدن انسان بیشتر تحریک شوند. دم و بازدم نیز بالا می‌رود و تمام این‌ها هم باعث کم شدن استرس و نگرانی، و هم مانع از افسردگی و ناراحتی می‌شود.

● اگر تمرین خود را در هوای آزاد و زیر تابش نور خورشید انجام بدهید، ویتامین D بدن تأمین می‌شود. جذب این ویتامین، باعث می‌شود که بیماری‌هایی مثل سرطان و دیابت به سراغ شما نیاید.

● با دویدن منظم، حجم شش‌های شما بیشتر می‌شود و در هر بار تنفس، اکسیژن بیشتری وارد بدنتان می‌شود. همین موضوع ظاهراً ساده سیستم ایمنی بدنتان را تقویت می‌کند و سبب می‌شود که هم دیرتر بیمار شوید، هم غذایان بهتر هضم شود و هم استخوان‌هایتان محکم‌تر شود.

● با پیاده روی و دویدن طولانی، مواد قندی بیشتری به مغز می‌رسد. به این ترتیب سلول‌های مغز فعال‌تر می‌شوند و هوش شما بیشتر می‌شود.



مسیر برگزاری مسابقه

شکل برگزاری مسابقه‌های دوی ماراتن و پیاده روی آسان است. همهٔ نفرات شرکت کننده در محل شروع مسابقه جمع می‌شوند. ممکن است این محل در یک خیابان باشد یا حتی داخل ورزشگاه با سوت شروع مسابقه، حرکت به سمت مقصد آغاز می‌شود. شاید این مقصد، نقطه‌ای در یک خیابان دیگر باشد و شاید هم ورزشکاران پس از طی نصف مسیر، دوباره به سمت ورزشگاه حرکت کنند و کار را در ورزشگاه به پایان برسانند.

فکرهای عمیقی داشت، اما نگاهش به زندگی ساده بود و صمیمی. انگار روح ساده زندگی روستایی همیشه در وجودش زنده بود. **علی شریعتی** که در مزینان سبزوار به دنیا آمده بود، همواره از این که یک دهاتی است، خوش حال بود: «یکی از سپاس‌هایی که از خداوند دارم این است که ریشه دهاتی دارم. ده را طوری که من می‌شناسم، هیچ جامعه‌شناس دیگری نمی‌تواند بشناسد.»

علی از همان دوران کودکی علاقه به خواندن و آموختن داشت و بی‌شک پرورش در فضایی که پدر، معلم بود در ایجاد چنین علاقه‌ای موثر بوده است. علی پیش از این که درس را در مدرسه یاد بگیرد، در میان کتاب‌های پدرش آموخته بود:

«پدرم، نخستین سازنده ابعاد نخستین روحم بود؛ کسی که برای اولین بار هم هنر فکر کردن را به من آموخت و هم فن انسان بودن را. او طعم آزادی، شرف، پاک‌دامنی، مناعت، عفت روح، استواری، ایمان و استقلال دل را به کامم ریخت. نخستین بار مرا با کتاب‌های رفیق کرد. من از کودکی و از سال‌های نخستین دبستان با رفقای پدرم - کتاب‌هایش - آشنا شدم و مأنوس. من در کتابخانه او که همه زندگی و خانواده اوست،

ستاره‌ای از کویر

و به جای من انار بزرگی از او گرفت. البته مادر بزرگ کمی بعد متوجه شد و انار را او گرفت و به من داد و من هم آن را میان او و خودم تقسیم کردم.»

علی یاد گرفته بود اگر هدفی را انتخاب کرده است باید آنقدر مصمم باشد که بالاخره به آن برسد؛ حتی اگر این هدف، یک دوچرخه باشد:

«نوجوان که بودم، دوست داشتم دوچرخه داشته باشم اما پدرم به خاطر شرایط نامساعد اقتصادی خانواده و بیشتر از همه، هراس از عشق شدید من به سرعت، مانع عملی شدن چنین خواسته‌ای می‌شد. با وجود این، پول‌های هفتگی‌ام را جمع می‌کردم تا دوچرخه‌ای کرایه کنم و با

بزرگ شدم و پروردم. این بود که به هر کلاسی که وارد می‌شدم، صد درس از هم کلاس‌انم جلو بودم. او کوشش‌های مداوم سالیان عمر خود را، در همان کودکی و آغاز زندگی نوجوانی‌ام، ساده و رایگان به من هدیه داد.»

علی تک‌پسر خانواده بود و مورد توجه همه اعضای خانواده، مادر بزرگ نیز علی را بسیار دوست داشت:

«مادر بزرگم علاقه خاصی به من داشت و تا چشمش به من می‌افتاد، سراغ صندوقچه‌اش که معمولاً چیزهای خوردنی را در آن پنهان می‌کرد، می‌رفت و از آن چیزی به من می‌داد. چون چشمش ضعیف بود و نمی‌توانست چهره‌ها را درست تشخیص بدهد، یک روز دایی بزرگم نزد او رفت

پاسخی سرگرمی

جواب ۱:



جواب ۲: توپ سوم را از لوله الف به لوله ب می‌اندازیم. بعد توپ دوم را از لوله الف به لوله ب می‌اندازیم. سپس توپ اول را از لوله الف به لوله ج می‌اندازیم. در ادامه، توپ دوم را از لوله ب به لوله ج می‌اندازیم. حالا توپ سوم را از لوله ب به لوله ج می‌اندازیم.

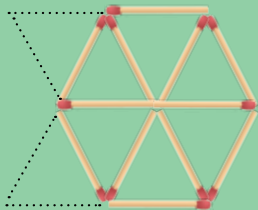
جواب ۳: ۱۹۴

جواب ۴: عدد ۸ در هر شکل عدد سطر به این صورت به دست می‌آید که حاصل ضرب دو عدد پایین را از حاصل ضرب دو عدد بالا منها کرده‌ایم.

جواب ۵: بیشترین عدد گلبرگ را بر کمترین عدد گلبرگ رو به رو تقسیم می‌کنیم تا عدد وسط به دست بیاید بنابراین عدد ۹ را باید جای علامت سؤال بگذاریم.

۶۳-۷-۹

جواب ۶:



جواب ۷: ۶ ردیف عددها را نگاه کنید. عدد دایره مرکزی معادل نصف حاصل جمع عددهای سمت چپ و سمت راست است.

جواب ۸: ۱- هر دو ساعت شنی را هم‌زمان به کار می‌اندازیم.
۲- پس از هفت دقیقه، ساعت شنی کوچک از کار می‌ایستد. سریع آن را برمی‌گردانید تا دوباره شروع به کار کند.
۳- وقتی ساعت شنی بزرگ پس از یازده دقیقه از کار می‌ایستد ساعت شنی کوچک به اندازه چهار دقیقه کار کرده است. دوباره ساعت شنی کوچک را وارونه کنید
۴- پس از چهار دقیقه ساعت شنی کوچک از کار می‌ایستد
۵- یازده دقیقه و چهار دقیقه مجموعاً پانزده دقیقه می‌شود.

آن به هر جا دلم می‌خواست بروم. این علاقه باعث شد حتی زمانی که به دانش‌سرا می‌رفتم و مقاله می‌نوشتیم، با دوچرخه‌ای که بالاخره برایم خریده بودند به مؤسسه روزنامه خراسان می‌رفتم و همواره نیز سریع می‌راندم.»

دبیرستان، شروع تازه‌ای برای علی نوجوان بود؛ مسیری دیگر از شاهراه خواندن و آموختن به روی او باز شد:

ورود من به دبیرستان درست مصادف بود با ورودم به فلسفه و عرفان. یادم هست، نخستین جمله‌ای که در یک کتاب بسیار جدی فلسفی خواندم، همچون پتکی بود که بر مغزم فرو کوفت. بعد از ظهری بود. سفره را هنوز جمع نکرده بودند و پدرم در حالی که با غذا بازی می‌کرد، چیزی می‌خواند؛ از جمله کتاب‌هایی که باز دور او را گرفته بودند یکی همین اندیشه‌های یک مغز بزرگ بود از مترلینگ و نخستین جمله‌اش این بود:

وقتی شمع را پف می‌کنیم، شعله‌اش کجا می‌رود؟

با این جمله، دستگاه مغز من افتتاح شد و هنوز از آن لحظه دارد کار می‌کند. این شروع تازه‌ای بود. کتاب‌هایی که پیش از این می‌خواندم ویتامین‌ها، تاریخ سینما، بیونایان و ... بودند، اما از اینجا به بعد افتادم توی اندیشیدن مطلق، فلسفه محض، فقط فکر کردن و فکر کردن و فکر کردن و بس.

فکر کردن و فکر کردن و فکر کردن با شرایط به هم ریخته جامعه در آمیخته بود و علی را به مقصدی تاریک می‌کشاند. اما «مثنوی» او را از این مقصد تاریک نجات داد: نخستین سال‌های بلوغ بود. بحران روحی با بحران فلسفی همراه شده بود. من خواندن را با آثار مترلینگ آغاز کرده بودم. آن اندیشه‌های بی‌سرانجام شک آلود که نبوغی چون او را دیوانه کرد، پیدا بود با مغز یک طفل دوازده ساله چه کار می‌کند.

سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ جامعه در بی‌هدفی و هرج و مرج بود. پوچی، بدبینی فلسفی، بیگانگی با واقعیت زندگی، عدم وابستگی به جامعه، نداشتن مسئولیت و برداشتن لقمه‌های فکری بزرگ، مرای‌هدفی کرده بود. ساعتی پس از نیمه‌شب آهسته از خانه بیرون آمدم. جاده تاریک و خلوت کوه سنگی را طی کردم. استخر کوه سنگی نزدیک می‌شد و من ساعتی دیگر، خود را در آن آرام یافته می‌دیدم. ناگهان، دل‌بستگی‌ام، تنها دل‌بستگی‌ام به این دنیا، در این زندگی مرا مردد کرد: مثنوی! و این جمله، نزدیکی‌های استخر در درونم کامل شده بود و صریح: «زندگی؟ هیچ، یک خیال‌بافی پوچ، اما این فایده را دارد که در آن با مثنوی خوش بود و با او دنیا را گشت و رشد کرد.» برگشتم. مرگ و زندگی دو کفه هم‌سطح بودند اما مثنوی کفه زندگی را سنگین‌تر کرد و مرگ را که از آن بی‌نصیب بود، محکوم ساخت.

شاید قرار بود آن روز مثنوی، این معجزه بزرگ، علی نوجوان را از مرگ نجات بدهد و به زندگی برگرداند تا روزی علی شریعتی معروف و تأثیرگذار شود. همان‌طور که خودش گفته است:

«زندگی من سراسر معجزه لطف خداوندان است و گاه فکر می‌کنم، اگر روزی این کرامات را بنویسم، خواندنی خواهند شد! نمی‌دانم که در طرح بزرگ خدا من چه نقشی دارم و چه سرنوشتی، ولی این قدرها مطمئنم که بی‌هیچ نیست و گر نه باید بارها رفته بودم.»

آب بندی

تمدن‌ها و جمعیت‌های انسانی همیشه در کنار آب شکل گرفته‌اند و آبادی‌ها و شهرهای کوچک و بزرگ بیشتر در حاشیه رودخانه‌ها ساخته شده‌اند. همسایگی با آب فقط برای رفع تشنگی نبود، رودخانه‌ها زمین‌های کشاورزی را هم سیراب می‌کردند. در طول تاریخ معمولاً تمدنی قدرتمند و ثروتمندتر بود که کشاورزی پر رونق‌تری داشت. به همین خاطر آب و فناوری هدایت آن به سوی مزرعه‌ها و سیستم‌های آبیاری اهمیت داشت. انسان‌ها برای اینکه آب را به زمین‌هایی برسانند که بالاتر از سطح رودخانه قرار داشتند، به ساختن سد دست زدند. سد سطح آب را بالا می‌آورد تا بتوان آن را به زمین‌های کشاورزی بالا دست، رساند. بعدها همچنین این امکان را به کشاورزان می‌دهند که آب را هنگام بارش باران و در فصل پر آبی رودخانه انبار کنند تا در فصل کم آبی از آن استفاده شود. از آب پشت سد کارهای دیگری هم بر می‌آید؛ مثل پرچاندن چرخ آسیاب‌ها. در زمینه مهار آب رودخانه‌ها و به خدمت گرفتن آن، ایرانی‌ها همیشه فکرها و تدبیرهای خلاقانه‌ای داشته‌اند. ایرانی‌ها در این زمینه طرح‌ها و پروژه‌های بزرگی را به سرانجام رسانده‌اند که حتی همین حالا هم افسانه و داستان به نظر می‌رسند.

۱ مسیر انحرافی

بزرگ‌ترین چالش معماران و مهندسان ایرانی برای ساخت سد و پل، ساخت و ساز در بستر رودخانه و پی‌سازی در میان آب جاری بود. بهترین راه‌حل، حفر کردن مسیری انحرافی برای رودخانه و جاری کردن آب در آن مسیر بود. با این شیوه معماران می‌توانستند در بستر خشک رودخانه کار ساخت پی را به سرانجام برسانند. یکی از بزرگ‌ترین مسیرهای انحرافی برای ساخت «پل بند شادروان» در شوشتر حفر شد؛ شادروانی که حالا فقط چند دهانه از آن باقی نمانده‌است. مسیر انحرافی ساخته‌شده برای این پل بند، ۳۳ کیلومتر درازا دارد و «گرگر» نامیده می‌شود. در شوشتر می‌توان مفصل‌ترین و پیچیده‌ترین سازه‌های آبی ایران را دید.



۲ بندی از سنگ

مهندسان سد ساز برای بالا بردن مقاومت سازه‌هایشان در برابر فشار آب و طغیان رودخانه‌ها آن‌ها را مانند همین «سد میزان» دوزنقه‌ای شکل می‌ساختند، یا تا می‌توانستند آن‌ها را سنگین می‌کردند. مردم شوشتر معتقد بودند که مهندسان دل‌ساز را از سرب و فلزات سنگین پر کرده‌اند تا به این راحتی‌ها از جایش تکان نخورد. شاید این تصور از آنجا می‌آمد که گاهی برای وصل کردن قطعه‌های سنگی سد به یکدیگر از بست‌های فلزی و سربی استفاده می‌شد. کارشناسان می‌گویند که این بند دوزنقه‌ای شکل یک سد تمام سنگی است. در قدیم ایرانی‌ها به سد «آب‌بند» یا «بند» می‌گفتند. شوشتری‌ها همین حالا هم به این سازه، بند میزان می‌گویند.



۳ آب قدرتمند

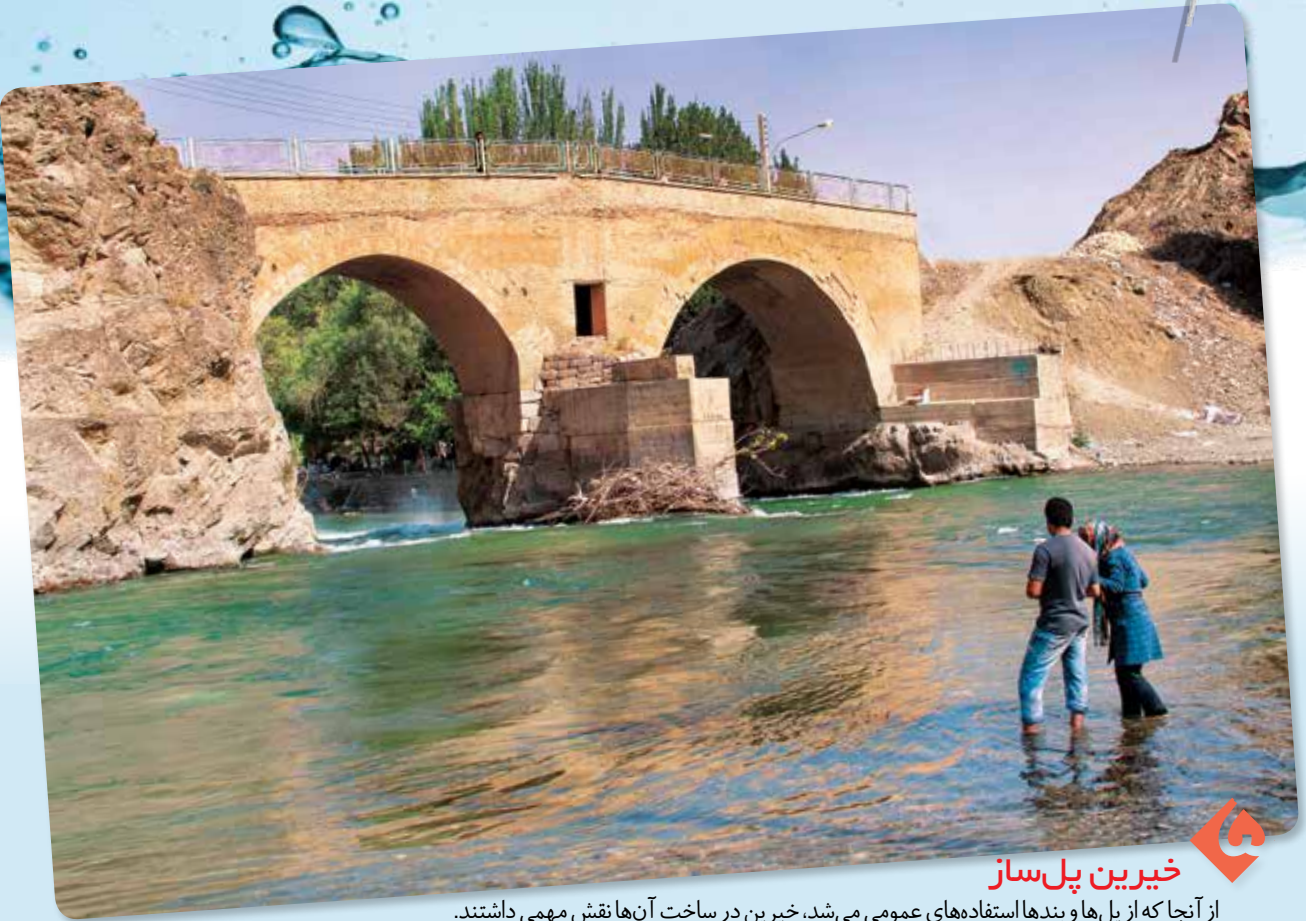
آب انباشته شده پشت بند، به خاطر وزن زیادش، قدرت و فشار بسیاری دارد. سازندگان مجموعه صنعتی آبشارهای شوشتر، برای به حرکت درآوردن چرخ آسیاب‌های این مجموعه از همین قدرت و توان استفاده کردند. آن دیواره آجری که بالای تصویر می‌بینید، «بند گرگر» است. کف مخزن این بند چندین کانال آب‌بر حفر شده که آب را به این سوی سد و به سمت چرخ‌های آسیاب هدایت می‌کنند. آبی که زیر فشار است از ارتفاع به سمت چرخ‌های آسیاب حمله ور می‌شود و آن‌ها را می‌چرخاند. **مادام دیالافوا**، جهانگرد فرانسوی، بعد از دیدن این مجموعه آن را بزرگ‌ترین مجموعه صنعتی دنیا تا پیش از انقلاب صنعتی اروپا توصیف کرده‌است.



۴ سازه‌های مقاوم

پل دزفول بیش از ۱۷۰۰ سال است که به عبور از رودخانه دز کمک می‌کند. رودخانه دز از رودخانه‌های استان خوزستان است و سهم بسیاری در سیراب کردن زمین‌های کشاورزی حاصلخیز این استان دارد. سابقه ساخت پل بر رودخانه دز بسیار طولانی است. پل‌ها از جمله سازه‌های با عمر طولانی هستند و معمولاً چنان محکم ساخته می‌شدند که برای سالیان سال قابل استفاده باشند.





خیرین پل ساز

از آنجا که از پل‌ها و بندها استفاده‌های عمومی می‌شد، خیرین در ساخت آن‌ها نقش مهمی داشتند. نمونه‌اش هم همین «پل زمان‌خان» است که پس از گذشت سالیان دراز از عمرش همچنان از آن برای عبور و مرور استفاده می‌شود. بانی این پل، **زمان خان**، رئیس «ایل نقر» بود. بعد از ساخته شدن پل، ایل‌های بختیاری و گله‌های گوسفندان‌شان بسیار راحت‌تر از زاینده‌رود می‌گذشتند. برای اینکه پایه‌ی میانی پل روی صخره‌ی سنگی سوار شود که در بستر رود قرار داشت، پل را با دو چشمه با عرض‌های متفاوت ساخته‌اند.

مواد مورد نیاز

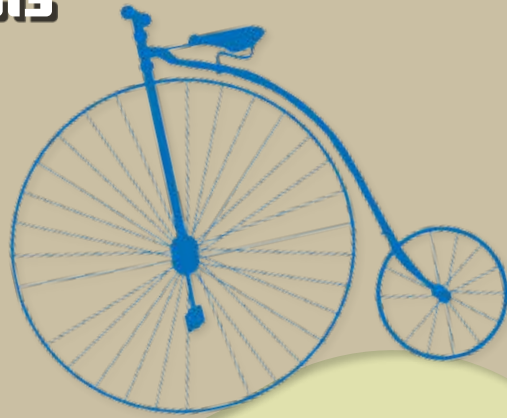
تخریب پل شهر «ایزدخواست»، در اثر سرکشی‌های رودخانه، باعث شد تا آنچه در دل دارد دیده شود. پل‌ها معمولاً از سنگ لاشه ساخته می‌شدند و با آجر روکش می‌شدند. پی و پایه‌ی آن‌ها هم سنگی بود. سنگ‌ها و آجرها با ملات ساروج به هم متصل می‌شدند تا سالیان سال در کنار هم بمانند. ملات ساروج که از آن در ساخت حمام و آب‌انبارها هم استفاده می‌شد، در اثر رطوبت مقاوم‌تر و سرسخت‌تر می‌شد. ملات ساروج ترکیبی از آهک و خاکستر است. ایزدخواست، پل نیمه ویرانه و دیگر دیدنی‌های این شهر، در میانه‌ی راه یزد به شیراز قرار دارند.

تفریحات آبی

«پل خواجو» نه تنها سازه‌ای است که مردم اصفهان سال‌ها برای گذر از روی زاینده‌رود از آن استفاده کرده‌اند، بلکه قابلیت تبدیل شدن به یک سد را هم دارد. در دهانه‌ها و چشمه‌های آن شیارهایی وجود دارند که با قرار دادن صفحات فلزی در میان آن‌ها، می‌توان راه آب را سد کرد. با این تدبیر مهندسان صفوی، خواجو در اعیاد و روزهای تعطیل به سدی در برابر زاینده‌رود تبدیل می‌شد و پشت آن دریاچه‌ای کوچک شکل می‌گرفت. مردم اصفهان در این دریاچه به شنا و قایق‌رانی و بعضی مسابقات آبی می‌پرداختند و **شاه‌عباس** هم با نشستن در اتاقک میانی پل، به تماشای مسابقات مشغول می‌شد.



داستان دوچرخه



ار ساخت ابتدایی‌ترین مدل دوچرخه، حدود ۲۳۰ سال گذشته است. اولین نمونه‌های آن پدال نداشته و شبیه اسکوتر بودند و با فشار پا روی زمین حرکت می‌کردند. امروزه دوچرخه‌ها انواع گوناگونی دارند و در بسیاری از نواحی دنیا از آن‌ها به‌عنوان وسیله اصلی حمل‌ونقل استفاده می‌کنند. از سال ۱۸۸۵ میلادی که نخستین دوچرخه زنجیری ساخته شد، دوچرخه‌ها بیشتر در جزئیات، مانند مواد سازنده و تجهیزات کامپیوتری متحول شدند. دوچرخه خورشیدی یکی از نمونه‌های جدید این تحول‌هاست.



۱۲۳۹ ش.

ولوسیبید چهارچرخه - ویلارد سایر



۱۲۱۹ ش.

تریدلر - کِرک پاتریک مک‌میلان



۱۱۹۶ ش.

دریزین - کارل دریز



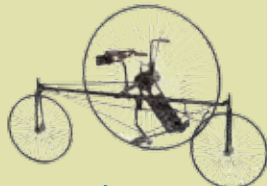
۱۱۶۹ ش.

دوچرخه سلریفیر - کمته مید دو سیوراک



۱۲۶۵ ش.

سیفتی - هربرت پوسی



۱۲۵۱ ش.

سه‌چرخه - جیمز استارلی



۱۲۵۰ ش.

بنی‌فارتینگ - جیمز استارلی



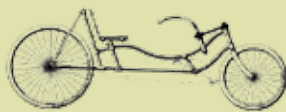
۱۲۴۴ ش.

بن‌شیکر - پیر لالمنت



۱۳۱۲ ش.

وینچ شوین - ایگناز شوین



۱۲۸۱ ش.

ریکامینت - هرولد جرویس



۱۲۷۸ ش.

ایگل کواد استی‌بورد - Track Racer



۱۲۶۹ ش.

ولوسیبید ساسپنشن - بیکر



۱۳۵۶ ش.

دوچرخه کوهستان - جو بریز



۱۳۵۲ ش.

BMX - لین کاستان



۱۳۴۲ ش.

استین کری - جورج بریس



۱۳۲۵ ش.

اسپیس‌لندر - بنجامین بوذن



قرن ۲۱ م.

داون‌هیل - Santa Cruz



قرن ۲۱ م.

فیکسی - HED Bicycles



قرن ۲۱ م.

تراپلر - Inspired Bicycles



قرن ۲۱ م.

دوچرخه مسابقه‌ای مدرن - Orbea